Journal of Counseling Research
Iranian Counseling Association
Vol. 24, No. 94 Summer 2025
Research Article

e-issn:4018-2717 p-issn:400-2717X

DOI:10.18502/qjcr.v24i94.20080

Attachment Transformation in the Context of Parental Divorce: A Qualitative Study Based on the Lived Experiences of Adolescent Girls

Neda Mazloompour[1], Mohammad Masoud Dayarian[2], Nayere Arianfar[3]

1. phd student of Department of Counseling, Kho.C., Islamic Azad University, Khomeinishahr, Iran. neda.mazloompour@iau.ac.ir
2. Assistant professor, *Corresponding Author*, Department of Counseling, Kho.C., Islamic Azad University, Khomeinishahr, Iran. m.dayarian@iau.ac.ir
3. Assistant professor, Department of Counseling, Kho.C., Islamic Azad University, Khomeinishahr, Iran. n.arianfar@alzahra.ac.ir

ABSTRACT

Received: 14/05/2025 - Accepted: 025/07/2025

Aim: Parental divorce, as a complex family event, exerts profound effects on the attachment development of adolescent girls, making the examination of their lived experiences essential for designing effective support interventions. Accordingly, the present study aimed to explore the lived experiences of adolescent girls concerning attachment transformation within the context of parental divorce. **Methods:** This research was conducted using a qualitative approach and a descriptive phenomenological method. Purposeful sampling was carried out among 28 adolescent girls aged 14 to 16 who had experienced parental divorce within the past five years in Isfahan. Data were collected through in-depth, semi-structured interviews (averaging 50 minutes each) and analyzed using Colaizzi's method. The credibility of the analysis was ensured through member checking and peer review. **Findings:** Data analysis revealed three overarching themes: 1. Pre-divorce phase: Breakdown of secure attachment foundations characterized by emotional instability and family disruption; 2. During the turbulence of divorce: Emergence of pendular attachment marked by emotional fluctuation and loyalty conflicts; 3. Post-divorce period: Search for new attachment sources involving detachment from primary figures and a tendency toward compensatory attachments. These themes illustrate the profound impact of divorce on adolescents' attachment relationships and emotional identity. **Conclusion**: The findings suggest that parental divorce initiates a multi-stage and dynamic process of attachment transformation in adolescent girls, accompanied by emotional, identity, and social challenges. The study emphasizes the need for targeted psychological interventions to strengthen emotional security and social support for this population and provides a qualitative framework for a deeper understanding of their experiences and the development of culturally adapted counseling and family support programs.

Keywords: Attachment transformation; Parental divorce; Lived experience; Adolescent girls; Qualitative study

فصلنامه علمی پژوهشهای مشاوره
انجمن مشاوره ایران
جلد ۲۴، شماره ۹۴، تابستان ۱۴۰۴
مقاله پژوهشی
e-issn: 4018-2717 p-issn: 400-2717X
DOI: 10.18502/qjcr.v24i94.20080

تحول دلبستگی در بستر طلاق والدین: مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر تجارب زیسته دختران نوجوان

ندا مظلوم‌پور[۱]، محمد مسعود دیاریان[۲]، نیره آرین‌فر[۳]

۱. دانشجوی دکتری تخصصی، گروه مشاوره، واحد خمینی‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، خمینی‌شهر، ایران.
neda.mazloompour@iau.ac.ir
۲. (نویسنده مسئول)، استادیار، گروه مشاوره، واحد خمینی‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، خمینی‌شهر، ایران.
m.dayarian@iau.ac.ir
۳. استادیار، گروه مشاوره، واحد خمینی‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، خمینی‌شهر، ایران. n.arianfar@alzahra.ac.ir

(صفحات ۱۰۲-۱۵۱)

چکیده

هدف: طلاق والدین به‌عنوان یک رویداد پیچیده خانوادگی، تأثیرات عمیقی بر تحول دلبستگی دختران نوجوان دارد و بررسی تجارب زیسته آن‌ها برای طراحی مداخلات حمایتی ضروری است. از اینرو هدف پژوهش حاضر بررسی تجارب زیسته دختران نوجوان در زمینه تحول دلبستگی در بستر طلاق والدین بود.

روش: این پژوهش با رویکرد کیفی و روش پدیدارشناسی توصیفی انجام شد. نمونه‌گیری هدفمند از ۲۸ دختر نوجوان ۱۴ تا ۱۶ ساله که در ۵ سال گذشته طلاق والدین را تجربه کرده بودند، در شهر اصفهان انجام گرفت. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق (به‌طور متوسط ۵۰ دقیقه) جمع‌آوری و با روش کلایزی تحلیل شدند. اعتبار تحلیل با استفاده از بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان و بازبینی توسط همکار تأیید شد.

یافته‌ها: تحلیل داده‌ها سه مضمون فراگیر را شناسایی کرد: ۱) مرحله پیش از طلاق: گسست پایه‌های دلبستگی ایمن با تزلزل عاطفی و بی‌ثباتی خانوادگی؛ ۲) در تلاطم طلاق: پدیدآیی دلبستگی پاندولی با نوسان عاطفی و تعارض وفاداری؛ ۳) دوران پس از طلاق: جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی با گسست از منابع اولیه و گرایش به دلبستگی‌های جبرانی. این مضامین نشان‌دهنده تأثیر عمیق طلاق بر روابط دلبستگی و هویت عاطفی نوجوانان بودند.

نتیجه‌گیری: یافته‌ها حاکی از آن است که طلاق والدین، فرایندی چندمرحله‌ای و پویا در تحول دلبستگی دختران نوجوان ایجاد می‌کند که با چالش‌های عاطفی، هویتی و اجتماعی همراه است. این مطالعه بر لزوم توسعه مداخلات روان‌شناختی هدفمند برای تقویت امنیت عاطفی و حمایت اجتماعی این گروه تأکید دارد و چارچوبی کیفی برای درک عمیق‌تر این تجارب و طراحی برنامه‌های بومی مشاوره و حمایت خانوادگی ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: تحول دلبستگی، طلاق والدین، تجربه زیسته، دختران نوجوان، مطالعه کیفی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴ _ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۳

مقدمه

دلبستگی[1] که به‌عنوان پیوند عاطفی میان فرد و مراقبان یا همسالان تعریف می‌شود، یکی از بنیادی‌ترین نظام‌های روان‌شناختی در شکل‌گیری شخصیت و تجربه عاطفی انسان است که در بستر رابطه با والدین شکل می‌گیرد و نقشی اساسی در سلامت روانی دوران کودکی و نوجوانی ایفا می‌کند (لاکتونگ و همکاران[2]، ۲۰۱۸). نتایج پژوهش‌ها حاکی از آن است که دلبستگی ایمن با همدلی رابطه مثبت دارد و این دلبستگی ایمن به والدین، پیش‌بینی‌کننده روابط بهتر با همسالان در دوران نوجوانی است که با ارتباط، حمایت و اعتماد مشخص می‌شود (لی و همکاران[3]، ۲۰۲۱؛ دلگادو و همکاران[4]، ۲۰۲۲؛ تای ـ کاراپاس و همکاران[5]، ۲۰۲۵). در مقابل، دلبستگی ناایمن شامل سبک‌های اجتنابی، اضطرابی و دوسوگرا با پیامدهای منفی بسیاری همراه است؛ این سبک‌ها با کاهش عزت‌نفس، افزایش نشانه‌های افسردگی و اضطراب و ظهور اختلالات رفتاری مانند اختلال سلوک در نوجوانان مرتبط‌اند که از طریق تأثیر بر فرآیندهای شناختی ناکارآمد بروز می‌یابند (خانجانی و همکاران، ۱۳۹۰؛ شیرمحمدی و همکاران، ۱۴۰۰). همچنین، دلبستگی ایمن در کاهش رفتارهای پرخطر مانند قلدری و تقویت روابط اجتماعی سالم مؤثر است، در حالی که دلبستگی ناایمن با افزایش پرخاشگری، رفتار ضد اجتماعی و اختلال در همبودی اجتماعی در نوجوانان همراه است (افراشته و حقی، ۱۳۹۹).

در دوران کودکی و نوجوانی، کیفیت دلبستگی به والدین تأثیر عمیقی بر احساس امنیت، تنظیم هیجانی، خودپنداره و شکل‌گیری روابط بین‌فردی دارد. از اینرو، هنگامی

1. Attachment
2. Lucktong, et al
3. Li et al
4. Delgado et al
5. Tay-Karapas et al

که ساختار خانواده دچار گسست می‌شود، به‌ویژه در شرایط طلاق والدین، نظام دلبستگی فرزندان در معرض آسیب‌هایی پیچیده و چندلایه قرار می‌گیرد (رضایی و همکاران، ۱۴۰۴). پژوهش‌ها نشان می‌دهد که طلاق والدین می‌تواند تأثیرات قابل‌توجهی بر دلبستگی و سلامت روان کودکان داشته باشد به طوری که کودکان طلاق سطوح بالاتری از اضطراب و اجتناب مرتبط با دلبستگی را تجربه می‌کنند (حسین زاده دشتی و همکاران، ۱۴۰۳؛ دانایی و همکاران، ۱۳۹۸ و اسمیت-اتکسبریا و همکاران[1]، ۲۰۲۲) طلاق والدین نه‌تنها ساختار اجتماعی خانواده را برهم می‌زند، بلکه بنیان‌های عاطفی و معنایی نوجوان را نیز دستخوش تزلزل می‌سازد (صالح بیگی و همکاران، ۱۴۰۳؛ تای ـ کاراپاس و همکاران، ۲۰۲۵) و اضطراب و اجتناب در دلبستگی با نارضایتی از رابطه و ضعف در پیوند عاطفی همراه است (لیتل و سوکول[2]، ۲۰۲۰). در این میان، دختران نوجوان به‌عنوان گروهی آسیب‌پذیر، تجربه‌ای خاص از طلاق والدین دارند که با احساس رهاشدگی، تعارض وفاداری، بی‌ثباتی هیجانی، و بازتعریف نقش‌ها در خانواده همراه است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد دختران نوجوان ۱۳ تا ۱۸ ساله در معرض خطر بیشتری از تجربه طلاق والدین قرار دارند (کاباتک و ریبار[3]، ۲۰۲۰). همچنین این کودکان نشانه‌هایی از هیجان‌پذیری منفی نشان می‌دهند که ممکن است خطر ابتلا به اختلالات افسردگی را در آن‌ها افزایش دهد (کارملا و همکاران[4]، ۲۰۱۹). آثار طلاق والدین می‌تواند تا بزرگسالی ادامه نیز یابد، به‌طوری که طلاق در دوران کودکی پیامدهای بلندمدت شدیدتری در حوزه روابط خانوادگی و مصرف الکل دارد (دمیر-داگداس[5]، ۲۰۲۰). همچنین زنان بزرگسالی که طلاق والدین را در کودکی تجربه کرده‌اند، ممکن است با مشکلات دلبستگی و احساس تنهایی مواجه شوند (ماس‌بول و نینین[6]، ۲۰۲۴). این یافته‌ها

1. Smith-Etxeberria et al
2. Little & Sockol,
3. Kabátek & Ribar
4. Carmela et al
5. Demir-Dagdas
6. Masbul, & Ninin

آسیب‌پذیری دختران نوجوان در برابر طلاق والدین را برجسته می‌سازد و بر اهمیت درک و رسیدگی به پیامدهای روان‌شناختی بلندمدت این گسست خانوادگی تأکید می‌کند.

مرور پیشینه پژوهشی حاکی از آن است که تاکنون مطالعات متعددی به بررسی رابطه بین طلاق و سبک‌های دلبستگی پرداخته‌اند و جنبه‌هایی مانند پیش‌بینی طلاق، مقایسه نگرش‌ها و اختلالات رفتاری را پوشش داده‌اند، اما عمدتاً رویکرد کمی و سطحی داشته و از کاوش تحول دلبستگی در طول زمان، به ویژه از منظر کیفی و تجربیات زیسته، غفلت کرده‌اند. برای نمونه، مطالعه‌ای نگرش به ازدواج و طلاق و دلبستگی به همسالان را در دانش‌آموزان پسر خانواده‌های عادی و طلاق مقایسه کرده و نتایج حاکی از نگرش مثبت‌تر به ازدواج، منفی‌تر به طلاق و دلبستگی بیشتر به همسالان در گروه عادی بود (خجسته‌مهر و همکاران،۱۳۹۲). پژوهش دیگری رابطه روان‌بنه‌های هیجانی با سبک‌های دلبستگی ناایمن (اضطرابی و اجتنابی) را در نوجوانان محروم از والدین بررسی کرد و همبستگی‌های معناداری در ابعاد مختلفی مانند توافق عمومی، گناه و پذیرش احساسات گزارش داد (حاتمی و امیدبیگی، ۱۳۹۴). علاوه بر این، مطالعه‌ای گرایش به روابط فرازناشویی در زنان متقاضی طلاق را بر اساس طرح‌واره‌های ناسازگار اولیه، سبک‌های دلبستگی و راهبردهای مقابله‌ای پیش‌بینی کرده و این عوامل را مسئول ۱۷ درصد از تغییرات دانست (صالحی و همکاران، ۱۴۰۳). همچنین پژوهشی بر روی زنان متاهل نشان داد که دلبستگی اجتنابی و مهارت حل مسئله خانواده پیش‌بینی‌کننده احتمال طلاق هستند و ۳۳ درصد از واریانس را تبیین می‌کنند، در حالی که دلبستگی اضطرابی نقش معناداری ندارد (سادات فخری و همکاران، ۱۳۹۷). در نهایت، پژوهشی دلبستگی به والدین، نگرش جنسی و نگرش به انتخاب همسر را در دانش‌آموزان دختر خانواده‌های طلاق و عادی مقایسه کرد و تفاوت‌های معناداری در این متغیرها (به نفع گروه عادی) یافت، اما دانش جنسی تفاوت نداشت (قدم‌پور و همکاران، ۱۳۹۷). درحالی‌که پژوهش‌های متعددی به بررسی پیامدهای روان‌شناختی

طلاق پرداخته‌اند، اما کمتر مطالعه‌ای به تبیین عمیق و معنایی تحول دلبستگی در فرآیند طلاق، از نگاه خود نوجوانان و با تأکید بر روایت‌های شخصی آن‌ها، توجه کرده است. این در حالی است که فهم عمیق این تجربه‌ها، می‌تواند مبنایی برای مداخلات روان‌شناختی مؤثرتر، برنامه‌های حمایتی هدفمندتر، و توسعه رویکردهای بومی در مشاوره خانواده و فرزندپروری باشد (صالحی کوزانی و همکاران، ۱۴۰۳؛ زارعین و همکاران، ۱۴۰۳).بر این اساس، سؤال اصلی این پژوهش عبارت است از: دختران نوجوان با تجربه طلاق والدین، تحول دلبستگی را چگونه زیست می‌کنند و چه مضامینی در روایت‌های آنان از دگرگونی پیوندهای عاطفی قابل شناسایی است؟

روش پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و روش پدیدارشناسی توصیفی انجام شد تا تجارب زیسته دختران نوجوان (۱۳ تا ۱۸ سال) در زمینه تحول دلبستگی در بستر طلاق والدین بررسی شود. نمونه‌گیری هدفمند از ۲۸ دختر نوجوان که در سن بالای ۱۱سال طلاق والدین را تجربه کرده بودند، دراصفهان انجام گرفت. معیارهای ورود شامل تجربه طلاق والدین در بازه زمانی حداقل یک سال پیش از مطالعه (برای اطمینان از شکل‌گیری تجارب مرتبط با دلبستگی)،ودر سن ۱۱ سال به بالا طلاق اتفاق افتاده باشد.،در بازه سنین ۱۳ تا ۱۸ سال (به‌عنوان دوره حساس تحول دلبستگی در نوجوانی)، توانایی بیان شفاف و دقیق تجارب عاطفی و اجتماعی مرتبط با روابط والدینی، و ارائه رضایت‌نامه کتبی از والدین یا سرپرست قانونی بود. معیارهای خروج شامل عدم تمایل به ادامه مشارکت یا وجود اختلالات روانی شدید تشخیص‌داده‌شده توسط متخصص بود که مانع بیان تجارب می‌شد. برای جمع‌آوری داده‌ها، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق طراحی شد. راهنمای مصاحبه شامل سؤالات بازپاسخ درباره روابط دلبستگی با والدین، تغییرات عاطفی و روانی پس از طلاق، و تأثیرات اجتماعی آن بود. نمونه سؤالات مصاحبه شامل: «چگونه طلاق والدینت بر احساس تعلق، امنیت و رابطه‌ات با آن‌ها

تأثیر گذاشته است؟» و «چه تغییراتی در احساس امنیت یا نزدیکی با والدینت در فرایند طلاق از ابتدا تا انتها و حتی پس از آن حس کردی؟» بود. هر مصاحبه به‌صورت انفرادی در محیطی امن و محرمانه انجام شد، به‌طور متوسط ۵۰ دقیقه طول کشید، و صوت جلسه با رضایت شرکت‌کنندگان ضبط شد. یادداشت‌های میدانی پژوهشگر نیز برای ثبت مشاهدات غیرکلامی و زمینه‌ای مکمل داده‌ها بودند. اصول اخلاقی شامل اخذ رضایت‌نامه کتبی، تضمین محرمانگی هویت با کدگذاری داده‌ها، امکان انصراف در هر مرحله، و فراهم کردن دسترسی به خدمات مشاوره‌ای در صورت نیاز رعایت شد.

داده‌ها با روش پدیدارشناسی توصیفی و روش کلایزی تحلیل شدند. ابتدا، تمامی مصاحبه‌ها کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی و چندین بار مطالعه شدند تا درک عمیقی از محتوای تجارب ایجاد شود. سپس، کدگذاری باز انجام شد و عبارات معنادار به‌عنوان مضامین اولیه شناسایی شدند. این مضامین با مقایسه و دسته‌بندی به خوشه‌های توصیفی تبدیل شدند که نشان‌دهنده ابعاد تحول دلبستگی بودند. برای اطمینان از اعتبار تحلیل، از روش بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان[1] استفاده شد، که در آن خلاصه‌ای از مضامین استخراج‌شده با شرکت‌کنندگان به اشتراک گذاشته شد تا تأیید کنند که تفسیرها با تجاربشان همخوانی دارد. همچنین، بازبینی توسط همکار[2] با مشارکت یک پژوهشگر مستقل انجام شد تا دقت مضامین بررسی شود. مضامین نهایی با تمرکز بر توصیف دقیق تجارب زیسته شرکت‌کنندگان ارائه شدند تا تصویری جامع از تأثیر طلاق والدین بر تحول دلبستگی در فرایند طلاق ارائه دهند.

یافته‌ها

در این پژوهش، ۲۸ دختر نوجوان شرکت داشتند که دامنه سنی آن‌ها بین ۱۴ تا ۱۶ سال بود و بیشترین فراوانی مربوط به سن ۱۵ سال (حدود ۴۶ درصد) بود. از نظر پایه

1. member checking
2. peer debriefing

تحصیلی، همه شرکت‌کنندگان در مقطع متوسطه اول مشغول به تحصیل بودند. بیشترین تعداد خواهر و برادر گزارش‌شده ۱ یا ۲ نفر بود که به ترتیب ۴۶ و ۳۲ درصد را تشکیل می‌دادند و تنها تعداد کمی بدون خواهر یا برادر بودند. شایع‌ترین علل طلاق والدین از دید مشارکت‌کنندگان، خیانت پدر، اعتیاد، بدرفتاری و بی‌مسئولیتی پدر، و عدم تفاهم بین والدین بود که اغلب به‌صورت ترکیبی ذکر شده است. مدت سپری‌شده از طلاق در بیشتر موارد بین ۲ تا ۴ سال بود. از نظر وضعیت حضانت، اکثریت (حدود ۷۵ درصد) با مادر زندگی می‌کردند، در حالی که تعداد کمی تحت حضانت پدر یا سایر اعضای خانواده بودند. ارتباط با والد غیرحضانت‌دهنده در بیشتر موارد به‌صورت نامنظم یا فقط تماس تلفنی بود و دیدار هفتگی یا منظم نسبتاً کمتر گزارش شد. این الگوها بیانگر آن است که تجربه طلاق در این گروه با عواملی چون تعارضات زناشویی شدید، مشکلات رفتاری والدین و محدود بودن ارتباط با والد دیگر همراه بوده است. در جدول شماره ۱، اطلاعات مشارکت‌کنندگان به تفصیل آورده شده است.

جدول ۱. اطلاعات جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان

ردیف	سن	تعداد خواهر و برادر	علت طلاق والدین	مدت سپری شده از طلاق	وضعیت حضانت (مادر / پدر / مشترک / سایر اقوام)	ارتباط با والد دیگر (هفتگی، ماهانه، نامنظم، قطع ارتباط)
۱	۱۴	۱	خیانت پدر	۳	مادر	تلفنی صحبت با پدر
۲	۱۵	۲	اعتیاد ـ سورفتار با خانواده	۳	مادر	نامنظم دیدار یا تلفن
۳	۱۵	۱	اعتیاد ـ ندادن خرجی ـ کتک زدن	۴	مادر	گاهی تلفن
۴	۱۵	۲	اعتیاد ـ کتک زدن	۳	مادر	گاهی تلفن
۵	۱۵	۰	اعتیاد ـ خیانت	۴	زندگی پیش پدربزرگ پدری	گاهی تلفن
۶	۱۴	۰	خیانت ـ اعتیاد ـ خسیس بودن پدر	۲	مادر	-

ردیف	سن	تعداد خواهر و برادر	علت طلاق والدین	مدت سپری شده از طلاق	وضعیت حضانت (مادر / پدر / مشترک / سایر اقوام)	ارتباط با والد دیگر (هفتگی، ماهانه، نامنظم، قطع ارتباط)
۷	۱۵	۲	فاصله سنی زیاد-عدم درک نیازهای مادر	۳	پدر	هفتگی ملاقات
۸	۱۵	۰	خیانت پدر	۳	مادر	نامنظم تلفن یا دیدار
۹	۱۴	۰	عدم تفاهم-نفاوت سطح سواد	۲	مادر	دیدار نامنظم
۱۰	۱۴	۱	خیانت پدر و مادر-بدرفتاری-عدم تفاهم	۲	پدر-پدربزرگ پدری محل زندگی	گاهی تلفن
۱۱	۱۴	۱	بدرفتاری پدر-خسیس بودن	۳	پدر	هفتگی دیدار
۱۲	۱۶	۱	خیانت پدر-عدم تفاهم-	۳	مادر	نامنظم تلفن
۱۳	۱۵	۱	بدرفتاری پدر-عدم تفاهم	۳	پدر	دیدار هفتگی
۱۴	۱۶	۱	خیانت پدر-طلاق عاطفی	۴	مادر	تلفن گاهی
۱۵	۱۶	۱	طلاق عاطفی-خیانت پدر	۳	مادر	تلفن گاهی
۱۶	۱۴	۲	خیانت-اعتیاد	۲	مادر	ندارد
۱۷	۱۴	۱	خیانت-عدم تفاهم	۳	مادر	تلفن
۱۸	۱۶	۲	بددهنی-بی مسیولیتی پدر	۴	مادر	دیدار نامنظم
۱۹	۱۵	۱	بیماری روحی مادر-خیانت پدر	۳	پدر	نامنظم
۲۰	۱۵	۲	عدتفاهم-بددهنی و سو رفتار پدر	۳	مادر	تلفنی صحبت با پدر
۲۱	۱۶	۱	اعتیاد - بی مسیولیتی پدر	۴	مادر	نامنظم دیدار یا تلفن
۲۲	۱۵	۱	عدتفاهم-بی مسیولیتی پدر	۳	مادر	گاهی تلفن
۲۳	۱۵	۲	اعتیاد-کتک زدن	۳	مادر	گاهی تلفن

ردیف	سن	تعداد خواهر و برادر	علت طلاق والدین	مدت سپری شده از طلاق	وضعیت حضانت (مادر / پدر / مشترک / سایر اقوام)	ارتباط با والد دیگر (هفتگی، ماهانه، نامنظم، قطع ارتباط)
۲۴	۱۶	۱	اعتیاد ـ خیانت	۴	زندگی پیش پدربزرگ مادری	گاهی تلفن دیدار
۲۵	۱۴	۱	بی مسیولیتی پدر	۲	مادر	-
۲۶	۱۵	۲	فاصله سنی زیاد ـ تفاوت فرهنگ	۳	مادر	هفتگی ملاقات
۲۷	۱۵	۲	خیانت پدر	۳	مادر	نامنظم تلفن یا دیدار
۲۸	۱۴	۱	عدم تفاهم ـ فحاشی پدر و	۲	مادر	دیدار نامنظم

در جدول ۲، مضامین استخراج شده در خصوص تحول دلبستگی در قالب مضامین فراگیر، سازمان دهنده و پایه آورده شده است:

جدول۲. کدگذاری تجارب دلبستگی دختران نوجوان از طلاق والدین

مفاهیم پایه	مضامین سازمان دهنده	مضامین فراگیر
عدم صمیمیت عاطفی و رفتاری والدین در خانواده	تزلزل در دلبستگی ایمن	مرحله پیش از طلاق: گسست پایه‌های دلبستگی ایمن
احساس ترس از نبود امنیت عاطفی در محیط خانه		
دلبستگی بی‌ثبات به والدین و ناتوانی در اعتماد به آن‌ها		
تجربه چرخه مداوم تعارض، جدایی ـ آشتی		
تجربه تعارضات خانوادگی در دوره تحولی حساس		
آسیب ناشی از مشاهدهٔ خشونت علیه چهرهٔ دلبستگی اولیه		
کاهش تدریجی ظرفیت عاطفی فرزند		
فروپاشی جهان امن فرزند در مواجهه با واقعیت		
کاهش تعاملات عاطفی و ابراز محبت از سوی والدین	دور شدن عاطفی از والدین	
فقدان صمیمیت و تعامل مثبت		

مفاهیم پایه	مضامین سازمان دهنده	مضامین فراگیر
خشونت فیزیکی والدین به عنوان راهبرد تربیتی		
احساس بی‌پناهی و بی‌توجهی در برابر مشکلات خانوادگی		
فاصله گرفتن عاطفی و روانی از یکی یا هر دو والدین		
کمبود گفت‌وگو و تبادل عاطفی در مواقع مورد نیاز		
از دست دادن اطمینان از سلامت روابط والدین	احساس بی‌ثباتی در محیط خانواده	
بی‌اعتمادی به توانایی والدین در ادامه زندگی مشترک		
ترس از طلاق و نگرانی از تغییرات در روابط خانوادگی		
حس عدم قطعیت و تردید در آینده روابط عاطفی با والدین		
ناتوانی در پیش‌بینی امنیت و آینده خانواده		
تضاد بین تعلق به هر یک از والدین و احساس گناه یا وفاداری	تعارضات درونی در دلبستگی	
احساس گناه در دفاع از یکی از والدین در برابر دیگری		
تلاش برای حفظ تعادل عاطفی در شرایط نامتعادل خانوادگی		
ترس از طرد یا بی‌توجهی یکی از والدین	احساس رهاشدگی و طرد	
احساس تنها بودن و فراموش شدن توسط والدین		
حضور فیزیکی بدون ارتباط عاطفی مؤثر		
تجربه نادیده گرفته شدن در خانواده		
جابه‌جایی مداوم بین خانه‌ها	نوسان بین دو والد و هویت دلبستگی متزلزل	در تلاطم طلاق: پدیدآیی دلبستگی پاندولی
تخریب پیوندهای دلبستگی با بدنام‌سازی والد دیگر		
احساس گم‌گشتگی هویتی		
وفاداری اجباری به یکی از والدین	دوگانگی وفاداری و تعارض در دلبستگی	
احساس خیانت عاطفی در صورت ازدواج مجدد یکی از والدین		
احساس خیانت عاطفی به یک والد		
تلاش برای متعادل نگه داشتن رابطه با هر دو		

مفاهیم پایه	مضامین سازمان دهنده	مضامین فراگیر
جابجایی حمایت عاطفی از یک والد به دیگری		
عدم احساس خانه به‌عنوان یک فضای امن	بی‌ثباتی در احساس امنیت عاطفی	
اضطراب از دست دادن حمایت عاطفی		
احساس مفعولیت و عدم کنترل بر زندگی		
نگرانی از از دست دادن یکی از والدین		
نداشتن تصویر مشخص از آینده پس از ازدواج یکی از والدین		
پذیرش مسئولیت‌های فراتر از سن	بازتعریف نقش خود در خانواده و رشد زودهنگام	
تلاش برای حمایت عاطفی از والدین یا خواهر و برادرها		
ایفای نقش مراقبتی برای یکی از والدین		
احساس مسئولیت برای ایجاد صلح بین والدین		
از دست دادن بخشی از دوران کودکی		
تعارض در احساسات نسبت به والدین	تعارضهای درونی و عواطف متناقض	
فشار ناشی از امید به بازگشت و مصالحه والدین		
استفاده از مکانیسم‌های دفاعی مانند انکار، سرکوب و بی‌تفاوتی ظاهری		
احساس گناه انتقالی		
برون‌ریزی هیجانی غیرانطباقی		
واکنش‌پذیری هیجانی		
تنزل کیفیت رابطه والد-فرزندی	گسست دلبستگی با منابع اولیه	دوران پس از طلاق: جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی
فروپاشی پایه‌های امنیت عاطفی ناشی از رفتارهای متناقض والدین		
تکرار تعارضات با والدین		
فقدان دلبستگی عاطفی		
وجود فیزیکی بدون قابلیت اتکای عاطفی		
تغییر جهت دلبستگی پس از مواجهه با واقعیت‌ها		
افزایش وابستگی به دوستان صمیمی	دلبستگی جبرانی	
ارتباط بیشتر با خواهر یا برادر و تبدیل آن‌ها به منبع اصلی دلبستگی		
اتکا به اعضای خانواده‌ی گسترده (مادربزرگ، عمه، خاله و دایی)		

مفاهیم پایه	مضامین سازمان دهنده	مضامین فراگیر
ارتباط با جنس مخالف		
جلب حمایت از همسالان در فضای مجازی		
افزایش وابستگی به یک والد (عموما مادر)		
ایجاد پیوند عاطفی با حیوانات خانگی		
رویاپردازی درباره‌ی والدگری ایده‌آل و آرمانی	دلبستگی رویاپردازانه و ناپایدار	
امنیت بخشی در والدگری خویش		
امیدواری "نجات‌دهنده" در روابط عاطفی آینده		
وابستگی شدید به شخصیت‌های خیالی (فیلم، سریال، رمان)		
تحصیل فرزند، قربانی بی‌ثباتی خانوادگی	احساس انزوا و شکاف اجتماعی	
حسرت حضور والدین در رویدادها		
بازآسیب‌دیدگی ناشی از کنجکاوی دیگران		
اجتناب از صحبت درباره خانواده در جمع دوستان برای جلوگیری از برچسب اجتماعی		
تجربه انزوای اجتماعی و کاهش تعاملات بین‌فردی		
حسادت به همسالانی که خانواده‌ای کامل دارند		
احساس تنهایی در جمع		
تلاش برای پنهان کردن مشکلات خانوادگی		
احساس نارضایتی از دریافت ترحم و دلسوزی دیگران		
تعمیم بی‌اعتمادی به کلیه روابط	کاهش اعتماد به ازدواج و پایه ریزی روابط عاطفی	
افزایش ترس از تجربه روابط عاطفی و احتیاط در انتخاب شریک عاطفی		
نگرش منفی نسبت به تشکیل خانواده و تصمیم به عدم ازدواج		
تغییر ارزیابی از رویدادهای منفی گذشته	واکنش جبرانی به تجربیات شخصی	
تجربه افکار و اقدام به خودآسیب رسانی		
گرایش به مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر		

در پژوهش حاضر، طی فرآیند کدگذاری داده‌های حاصل از مصاحبه با نوجوانان، در مرحله نخست (کدگذاری باز) تعداد ۸۲ کد شناسایی شد که این مفاهیم پایه، بازتاب‌دهنده تجارب زیسته نوجوانان از پیامدهای طلاق والدین بودند. در گام بعد، این خرده‌مضامین به ۱۶ مضمون سازمان دهنده تقلیل یافتند که نشان‌دهنده الگوهای برجسته‌تری در تجربه نوجوانان بودند و در نهایت، ۳ مضمون فراگیر شامل مرحله پیش از طلاق: گسست پایه‌های دلبستگی ایمن، در تلاطم طلاق: پدیدآیی دلبستگی پاندولی و دوران پس از طلاق: جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی شناسایی شد که هر یک به‌عنوان یک مؤلفه کلیدی در درک تأثیرات عمیق طلاق بر نوجوانان محسوب می‌شوند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که طلاق والدین نه‌تنها بر روابط اجتماعی و خانوادگی نوجوانان تأثیرگذار است، بلکه ساختار روانی و هویتی آنان را نیز تحت تأثیر قرار داده و در برخی موارد، زمینه‌ساز مشکلات عاطفی و شناختی می‌شود. در بخش‌های بعدی، هر یک از این مقولات انتخابی همراه با استناد به گزاره‌های مصاحبه‌شوندگان به‌عنوان شواهد تجربی به تفصیل مورد بررسی و تبیین قرار خواهند گرفت.

مضمون فراگیر: مرحله پیش از طلاق: گسست پایه‌های دلبستگی ایمن

فرآیند طلاق والدین معمولاً با یک دوره آشفتگی و ناپایداری در محیط خانواده همراه است که پیش از جدایی رسمی، تأثیرات عمیقی بر احساس امنیت و دلبستگی نوجوانان می‌گذارد. در این مرحله، روابط والدین به‌تدریج تیره‌وتار شده و تعاملات عاطفی مثبت جای خود را به تنش، درگیری و گاه بی‌تفاوتی می‌دهد. نوجوانانی که در این شرایط رشد می‌کنند، اغلب نشانه‌هایی از اضطراب، احساس ناامنی و سردرگمی را تجربه می‌کنند؛ چراکه چارچوب حمایتی و پایدار خانواده، که بنیان دلبستگی ایمن را شکل می‌دهد، دستخوش فروپاشی تدریجی می‌شود. آنان در مواجهه با این تغییرات، در تلاش برای درک جایگاه خود در خانواده هستند، اما از سوی دیگر، رفتارهای والدین نشانه‌ای از ناپایداری و بی‌ثباتی را به آن‌ها منتقل می‌کند. این وضعیت، نه‌تنها

احساسات دوگانه‌ای از امید و ناامیدی را در نوجوانان برمی‌انگیزد، بلکه نگرانی از آینده، ترس از رهاشدگی و تردید نسبت به ثبات روابط نزدیک را نیز به دنبال دارد. . در ادامه، هر یک از مضامین سازمان دهنده به‌تفصیل بررسی شده و با استناد به گزاره‌های مصاحبه‌شوندگان تبیین خواهد شد.

مضمون سازمان‌دهنده: تزلزل در دلبستگی ایمن

روایت‌های دختران نوجوان با تجربه طلاق والدین، نشان می‌دهد که دلبستگی ایمن آنان به‌تدریج و پیش از وقوع طلاق رسمی، دچار گسست و بی‌ثباتی شده است. تعارضات طولانی‌مدت، فضای عاطفی سرد، و فقدان تعاملات حمایتی میان والدین، احساس ناامنی عمیقی را در این نوجوانان پدید آورده است. بیشتر آن‌ها خانواده را فضایی توصیف کرده‌اند که نه‌تنها فاقد محبت و صمیمیت، بلکه سرشار از تنش، عدم پیش‌بینی‌پذیری، و ترس از خشونت بوده است. در چنین بستری، پیوندهای دلبستگی با والدین در معرض آسیب قرار گرفته و احساس نزدیکی، اعتماد و امنیت عاطفی به‌شدت تضعیف شده است. مشارکت‌کننده‌ای تجربه خود را اینگونه روایت کرد:" خب تا اون جا که یادمه از سه سالگی همش جنگ و دعوا انقد بود که من شب ادراری داشتم تا ده سالگی از استرس‌هایی که هر لحظه بابام قرار بود مامانمو بزنه مامانم با چه وضعیتی قراره بیاد تو خونه صورتش چه جوری باشه می‌رفت سالن آبروش رو میبرد برای اینکه پول بگیره بتونه موادشو مصرف کنه. (مشارکت‌کننده شماره ۱۷)". رفتارهای متناقض والدین، به‌ویژه زمانی که محبت با آزار هم‌زمان تجربه می‌شده، باعث سردرگمی در نوجوانان و تردید نسبت به ثبات رابطه با چهره‌های دلبستگی شده است. چرخه مکرر قهر و آشتی، عدم قطعیت در روابط، و تجربه تعارضات حل‌نشده، نوجوانان را وارد وضعیتی از بلاتکلیفی مزمن کرده که با اضطراب، شب‌ادراری، افت تحصیلی، و کاهش ظرفیت عاطفی همراه بوده است. یکی از دختران این تجربه را این‌گونه شرح داد: "از چهارم ابتدایی من چهار سال متارکه بودند بعد دوباره رفتن با هم آشتی کردند، من اون موقع

کلاس پنجم بودم بعد دوباره آشتی کردن، سال۱۳۹۹، آشتی کردن برگشتن بعدش دوباره دعواشون شد و سر یه شامپو دعواشون شد، این جوری بود دعواشون (مشارکت‌کننده شماره ۱)".

در بسیاری از روایت‌ها، مشاهده خشونت علیه مادر، که معمولاً چهره اصلی دلبستگی در فرهنگ ایرانی است، نقشی اساسی در تجربه از دست دادن احساس امنیت داشته است. مواجهه با چنین صحنه‌هایی، به فروپاشی تصویری از خانواده به‌مثابه پناهگاه منجر شده و در برخی موارد، نوجوان را به نوعی بی‌حسی هیجانی و کرختی در روابط سوق داده است. دو تن از مشارکت‌کنندگان تجربه خود را چنین توصیف می‌کنند: " بعد دیگه همین طوری بابام چه جوری بگم بابام مامانمو کتک میزد یعنی هر روز حالش بدتر می‌شد یه جوری مثل روانیا مثلا رفتار می‌کرد بعد دیگه می‌خواست با گوشت کوب مامانمو بزنه (مشارکت‌کننده شماره ۴)" و "کلا من از بچگی پیش بابام نبودم پیش مامان جونم زندگی میکردم بعد مامانم چون هر سری مثلا دعوا می‌کردن میومدن خونه مامان جونم منم می‌موندم هیچ وقت نمی‌رفتم پیشش و کلا خاطره خوبی، خوبی ازش ندارم که بخوام تعریف کنم همش بدی بوده و مثلا جلو من مامانمو میزد یا رابطهای بد جلو من، میدونست من بیدارم بعد مامانمو کتکش میزد وادارش میکرد (مشارکت‌کننده شماره ۱۰)". این فرایند، به شکلی تدریجی اما عمیق، جهان امن کودکانه را در ذهن آن‌ها فروپاشیده و موجب تغییر نگاه آنان به خود، دیگران و آینده شده است. دلبستگی ایمن در چنین بستری، نه به‌صورت ناگهانی، بلکه در روندی تدریجی و درهم‌تنیده با تجربه تعارض، ناامنی و خشونت خانوادگی دچار زوال شده است. یکی از مشارکت‌کنندگان تجربه خود را این‌گونه شرح داد: "خب میدیدم که پدر مادرم همدیگه رو فوق العاده دوست داشتن منم دوسشون داشتم خواهرم اونام همین طور، کلا حس امنیت بود یعنی جوری بود که ما اصن فکر نمی‌کردیم که یه روزی ممکنه این خانواده از هم دیگه یه جدایی بینش اتفاق بیفته و اصن اون لحظه‌ای که متوجه

شدیم که چنین چیزی داره اتفاق می‌افته اصن باورم نمی‌شد فکر میکردم که حالا یه سورپرایزی در کار یه دروغی مثلا گفتن که بعدن بگن نه دروغ بود سورپرایز بوده فلان همه جوری با خودم فکر میکردم که خودمو قانع کنم نه این طور نیست (مشارکت‌کننده شماره ۵)".

مضمون سازمان‌دهنده: دور شدن عاطفی از والدین

یکی از پیامدهای تدریجی اما عمیق طلاق والدین برای دختران نوجوان، تجربه‌ی فاصله‌گیری عاطفی از والدین است؛ فرایندی که از دل تعارضات حل‌نشده، فقدان صمیمیت، خشونت‌های تربیتی و بی‌توجهی‌های مکرر سر برمی‌آورد. روایت‌های مشارکت‌کنندگان نشان می‌دهد که این گسست عاطفی نه‌فقط پس از طلاق، بلکه ریشه در دوران پیش از آن داشته و در طول زمان شدت یافته است. مشارکت‌کننده‌ای تجربه خود را این‌گونه روایت کرد: "از یه جایی به بعد اینطوری بود که اگه نرم پیش مامان یا بابا، اونا خودشون سراغمو نمی‌گیرن، انگار دیگه برامون مهم نبود که چی کار می‌کنیم. هرچند از اولشم همچنین آش دهن سوزی نبود ولی خب اون یذره چیزی هم که بود دیگه به مرور از بین رفت (مشارکت‌کننده شماره ۱۹)".نوجوانان در فضایی رشد یافته‌اند که در آن محبت جای خود را به بی‌تفاوتی، و گفت‌وگوی سالم به تنش‌های مکرر داده است. بسیاری از آن‌ها از ناتوانی والدین در ابراز محبت، حمایت عاطفی، یا حتی شنیدن ساده‌ی حرف‌هایشان سخن گفته‌اند و این کمبود را عاملی برای کناره‌گیری هیجانی از رابطه دانسته‌اند. مشارکت‌کننده‌ای این تجربه را این‌گونه توصیف کرد: "یه روزی مامانم رو بهترین دوست خودم می‌دونستم، ولی دیگه حتی نمی‌خواستم بفهمه که چه حسی دارم، چون مطمئن بودم یا نمی‌فهمه، یا اهمیتی بهش نمی‌ده.میدونین چی میگم اصلا خودم رو کنار میکشدم و دور میشدم ازشون (مشارکت‌کننده شماره ۱۲)".

خشونت به‌عنوان راهبرد تربیتی و ناکامی والدین در مواجهه‌ی حمایتی با مسائل فرزندان، احساس بی‌پناهی را تشدید کرده و باعث کاهش اعتماد و امنیت روانی شده

است. مشارکت‌کننده‌ای تجربه خود را این‌گونه توصیف کرد: "بابا خیلی عصبی بود مثلا یه کار می‌کردیم یا دعوامون میکرد یا میزدمون یا مثلا یه بار به خاطر اینکه من درس نخونده بودم یعنی مامان و بابام می‌خواستن برن خونه مامان بزرگم مثلا بابام منو زد دماغمو پر خون کردش اون روز بعد یا مثلا یبار مامانم رفتش تهران، دعوامون شد با هم داداشمو کردش توی دستشویی منم توی حمام، در هم قفل کرد (مشارکت‌کننده شماره ۱)".در نتیجه، برخی نوجوانان به‌طور آگاهانه از والدین فاصله گرفته‌اند؛ نه به‌عنوان واکنشی موقت، بلکه به‌مثابه راهبردی محافظت‌کننده در برابر تجربه‌های تکرارشونده‌ی طرد، بی‌توجهی یا درد عاطفی. فاصله گرفتن از والدی که زمانی «دوست نزدیک» تلقی می‌شد، نشانگر نوعی گسست عمیق در دلبستگی و سیر معکوس پیوندهای هیجانی است. نوجوانان در روایت‌هایشان به این اشاره کرده‌اند که نیازهایشان از سوی والدین درک نمی‌شد و پاسخ مناسب نمی‌گرفت، و همین ناکامی رابطه را از درون تهی ساخته است. کم‌کم، گفت‌وگو، اعتماد، و صمیمیت جایشان را به سکوت، بی‌تفاوتی و دل‌سردی داده‌اند. مشارکت‌کننده‌ای تجربه خود را این‌گونه بیان کرد: "خیلی وقتا همین حرف زدن ساده بنظرم میتونه حال آدم رو خوب کنه. ولی چیزی که تو خونه ما نبود همین حرف زدن یا بهتره بگم درست حرف زدن بود. یعنی اون موقع‌هایی که چمیدونم مشکلی برای آدم پیش میاد یا نیاز به مشورت هست، اصلا نمیشد که بخوام باهاشون صحبت کنم. دوستام خیلی بهتر همراهی ام می‌کردند (مشارکت‌کننده شماره ۲۰)". در نهایت، این دور شدن عاطفی، نه‌تنها نشانه‌ای از بحران در رابطه والد-فرزند، بلکه پیامدی از تزلزل در الگوی دلبستگی و اختلال در تداوم عاطفی بوده است؛ پدیده‌ای که در فضای طلاق، با تقویت عوامل تنش‌زا، به شکل پررنگ‌تری در زندگی روانی نوجوانان ظاهر شده است.

مضمون سازمان‌دهنده: احساس بی ثباتی در محیط خانواده

دختران نوجوان با تجربه طلاق والدین، محیط خانواده خود را پیش و حین جدایی والدین فضایی ناپایدار، غیرقابل‌پیش‌بینی و تهدیدکننده امنیت روانی توصیف کرده‌اند.

این بی‌ثباتی غالباً ریشه در سال‌ها تجربه تعارضات حل‌نشده، روابط سرد، و جدایی‌های موقت داشته که به‌تدریج بنیان اعتماد به خانواده را در ذهن آنان فرسوده است. بسیاری از مشارکت‌کنندگان از دست دادن اطمینان به سلامت روابط والدین را نقطه آغاز فروپاشی احساس امنیت می‌دانستند؛ جایی که مشاجرات بی‌پایان و رفتارهای غیرسازنده باعث می‌شد حتی کودکان کم‌سن نیز به جدایی والدین به‌عنوان راهی برای پایان بحران بیندیشند و گاه این پیشنهاد را به زبان بیاورند. بی‌اعتمادی به توانایی والدین در ادامه زندگی مشترک یکی از محورهای مهم این تجربه بود. نوجوانان، با مشاهده رفتارهای تردیدآمیز و بی‌ثبات والدین، دریافتند که تداوم رابطه زناشویی بیشتر بر پایه اجبار یا ملاحظات فرزندان است تا وجود پیوند عاطفی سالم. مشارکت‌کننده‌ای تجربه خود را این‌گونه توصیف کرد: "من هفت سالم بود به مامانم گفتم مامان طلاق بگیر از بابام (مشارکت‌کننده شماره ۱) و دوست دارم سریعترطلاق بگیرند، راست خیلی از این وضعیت بدم میاد دوست دارم حداقل سریع تر آزاد بشم (مشارکت‌کننده شماره ۸). در این شرایط، طلاق به‌جای یک رویداد ناگهانی، نتیجه‌ای پیش‌بینی‌پذیر اما پرتنش تلقی می‌شد. همزمان، ترس از طلاق و نگرانی از تغییرات روابط خانوادگی، به‌ویژه احتمال دوری یا محرومیت از یکی از والدین، به شکلی مداوم در ذهن نوجوانان حضور داشت. برای برخی، تهدید به محرومیت از دیدار با مادر یا پدر، اضطراب و نگرانی دائمی ایجاد کرده بود که بر کیفیت زندگی روزمره‌شان سایه انداخته است.

این بی‌ثباتی با حس عدم قطعیت نسبت به آینده روابط عاطفی همراه بود. نوجوانان نمی‌دانستند پس از طلاق، روابطشان با والدین چگونه خواهد بود یا چه میزان حمایت و صمیمیت حفظ می‌شود. مشارکت‌کننده‌ای در این خصوص گفت: "می ترسیدم خب هر بچه‌ای می ترسه که مامان باباش از هم جدا باشن و یه روز بره اونو ببینه یه روز بره اینو ببینه (مشارکت‌کننده شماره ۳) و "بعضی موقعا موقعی که باهم زندگی می‌کردن چرا پدرم میگفت اگه بخوای جدا بشی بری من دیگه نمیزارم بچه هارو ببینی، خب ته دلم یه کم

می لرزید که اگر همچین چیزی بشه ما دیگه مامانمونو نبینیم چی میشه (مشارکت‌کننده شماره ۱۲)". این ابهام، نه‌تنها نگرانی نسبت به آینده خانوادگی، بلکه تردید نسبت به ثبات و امنیت در سایر روابط بین‌فردی را نیز در پی داشت. ناتوانی در پیش‌بینی آینده خانواده و احساس اینکه هر تغییر کوچک می‌تواند مسیر زندگی را به‌کلی دگرگون کند، آنان را در وضعیتی مزمن از اضطراب، دل‌واپسی و انتظار برای بحران بعدی قرار داده بود. مشارکت‌کننده‌ای در این مورد اظهار کرد: "همش حس نگرانی، استرس، اینکه چی میشه اینکه ما باید چکار بکنیم،الان ما چی میشیم، آینده چطوری خواهد بود،همش این حسارو داشتیم (مشارکت‌کننده شماره ۵)". برای نوجوانانی که علاوه بر این شرایط با بی‌توجهی یا غفلت عاطفی والدین نیز روبه‌رو بودند، این تجربه به‌طور عمیق‌تری احساس ناامنی، انزوا و فاصله‌گیری هیجانی از محیط خانواده را رقم زد. در مجموع، این یافته‌ها نشان می‌دهد که احساس بی‌ثباتی خانوادگی نه یک واکنش کوتاه‌مدت به طلاق، بلکه فرایندی تدریجی و مخرب است که از سال‌ها پیش آغاز می‌شود و اثرات آن تا سال‌ها پس از جدایی ادامه می‌یابد.

مضمون سازمان‌دهنده: تعارضات درونی در دلبستگی

یکی از چالش‌های عمیق و کمتر دیده‌شده در تجارب دختران نوجوان با تجربه طلاق والدین، تعارضات درونی در دلبستگی به هر یک از والدین است. این تعارضات ناشی از موقعیت پیچیده‌ای است که نوجوانان میان دو نیاز بنیادین تجربه می‌کنند: حفظ رابطه عاطفی با هر دو والد و در عین حال مدیریت فشارهای وفاداری و احساس گناه. بسیاری از مشارکت‌کنندگان روایت کرده‌اند که تعلق به یکی از والدین اغلب به معنای فاصله گرفتن از دیگری تلقی می‌شده و هرگونه ابراز علاقه یا حمایت می‌توانسته موجب رنجش یا خشم والد دیگر شود. این وضعیت، نوجوانان را در موقعیتی مداوم از تردید، اضطراب و خودسانسوری هیجانی قرار داده است. . مشارکت‌کننده‌ای در این خصوص گفت: "خلاصه من مامانم منو از اصفهان فرستاد دوباره خمینی شهر که تو چرا رفتی با اون

ارتباط گرفتی هرچی گفتم مامان به خاطر بابا این کارو کردم گفت نه تو باید برگردی پیش بابات دیگه بری خوش گذرونیتو با اونا بکنی خرجتو من بدم و این چه وضعشه و اینا بعد من اومدم اینجا و تا چند وقتش اصن مامانم زنگم نمیزد زنگشم میزدم جوابمو نمیداد (مشارکت‌کننده شماره ۱۱)".

احساس گناه در موقعیت‌های دفاع از یکی از والدین در برابر دیگری، یکی از تجربه‌های پرتکرار در این گروه بود. نوجوانان می‌گفتند که هرچند در لحظه ممکن است بر اساس همدلی یا حمایت هیجانی عمل کنند، اما بلافاصله با واکنش منفی یا سرزنش روبه‌رو شده و این حمایت را نوعی خیانت به والد دیگر تلقی کرده‌اند. این تجربه، شکاف عاطفی میان آنان و والد مقابل را عمیق‌تر کرده و سبب شده که در موقعیت‌های بعدی، ترجیح دهند سکوت کنند تا از تنش و اتهام دور بمانند. مشارکت‌کننده‌ای در این مورد گفت: "خب وقتی دعواشون بالا می‌گرفت، دلم می‌خواست همه چیز زودتر تموم بشه. یادمه یه بار که بابا سر مامان داد زد، پشتش دراومدم و گفتم بابا بس کن دیگه چرا داد میزی سرش. یهو بابا با عصبانیت بهم گفت تو هم شدی مثل لنگه اون؟ تو هم ازش طرفداری می‌کنی؟' همون لحظه حس کردم یه کار اشتباه کردم، انگار نباید چیزی می‌گفتم، انگار دفاع از مامان یعنی خیانت به بابا. بعدش هر وقت می‌دیدم دارن دعوا می‌کنن، فقط بغض می‌کردم و ساکت می‌شدم، چون نمی‌دونستم چی درسته و چی غلط. بالاخره پدر و مادر من بودند دیگه (مشارکت‌کننده شماره ۱۸)".

در این میان، تلاش برای حفظ تعادل عاطفی در شرایط خانوادگی پرتنش به‌عنوان راهبردی ناخودآگاه در بسیاری از روایت‌ها دیده می‌شود. نوجوانان می‌کوشیدند با تغییر موضوع، نشان دادن واکنش‌های خنثی، یا پنهان‌سازی هیجانات واقعی، فضای تعارض را کاهش دهند. مشارکت‌کننده‌ای در این خصوص گفت: "{وقتی اونا شروع می‌کردن به دعوا} من سعی می‌کردم خودم رو عادی نشون بدم، انگار که چیزی نشده. یه لبخند زورکی می‌زدم و موضوع رو عوض میکردم. ولی اون لحظه هیچ‌کدوم حواسش به من نبود،

اونا حواسشون به جنگ خودشون بود. من می خواستم یه کم اوضاع رو آروم کنم، اما می‌دیدم که هیچ فایده‌ای نداره (مشارکت‌کننده شماره ۹)". با این حال، این تلاش‌ها اغلب بی‌نتیجه می‌ماند، چراکه تمرکز والدین بر اختلافات خود بود و نه بر نیازهای هیجانی فرزندان. پیامد این تعارضات درونی، احساس سردرگمی مداوم، کاهش اعتماد به روابط نزدیک، و دشواری در ابراز هیجانات واقعی در تعامل با دیگران بوده است. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که تعارضات درونی در دلبستگی پس از طلاق والدین، صرفاً یک تجربه گذرا نیست، بلکه فرآیندی پیچیده و فرساینده است که می‌تواند اثرات بلندمدتی بر الگوهای ارتباطی و شکل‌گیری روابط صمیمی نوجوانان در آینده برجای گذارد.

مضمون سازمان‌دهنده: احساس رهاشدگی و طرد

یافته‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از دختران نوجوان پس از طلاق والدین، احساس رهاشدگی و طرد عاطفی را به‌طور عمیق تجربه کرده‌اند. این احساس عمدتاً ناشی از بی‌توجهی والدین به نیازهای هیجانی و اولویت یافتن مسائل شخصی آن‌ها بود. ترس از بی‌توجهی یا کنار گذاشته شدن، به‌ویژه از سوی والد غیرحضوری، برای برخی به دغدغه‌ای دائمی تبدیل شده و بر کیفیت رابطه با هر دو والد اثر گذاشته است. در بسیاری از موارد، نوجوانان پس از جدایی خود را گم‌شده میان مشاجرات والدین توصیف می‌کردند و معتقد بودند که نه تحصیل، نه سلامت روان و نه نیازهای روزمره‌شان در اولویت خانواده قرار نداشت. شارکت‌کننده‌ای در این خصوص گفت:: "من توی دعواهای اونا گم شده بودم و تو تنهایی خودم بودم. هیچ چیز از زندگی من مهم نبود و در اولویت نبود. نه درسم. نه نیازهام نه حال روحی ام نه هیچ چیز (مشارکت‌کننده شماره ۱۴)".

حتی در مواقعی که والد در کنار فرزند حضور داشت، نبود تماس هیجانی مؤثر سبب می‌شد این حضور صرفاً شکلی باشد و نتواند احساس امنیت یا حمایت ایجاد کند. محدود شدن رابطه به کمک‌های مالی یا اقدامات پراکنده، و نادیده گرفتن نیازهای

عاطفی، این حس طرد را تشدید می‌کرد. برخی نیز تجربه نادیده گرفته شدن کامل در خانواده را داشتند، به‌گونه‌ای که حتی در بیماری یا درد جسمانی، واکنش یا توجهی از سوی والدین دریافت نمی‌کردند. مشارکت‌کننده‌ای تجربه خود را این‌گونه بیان کرد: "از پدر بودن فقط یه اسمش بود و عملا هیچ حمایت مالی یا عاطفی نداشت و اینطوری نبود که مثل بوسم کنه بغلم کنه. فقط بعضی وقتا یه مثلا یه خرجی میداد برام یا مثلا یه کاری برام میکرد این طوری دوست داشتنشو نشون میداد دیگه (مشارکت‌کننده شماره ۱۴). این احساس رهاشدگی، تجربه‌ای مقطعی نبود، بلکه فرآیندی مستمر و فرساینده بود که از پیش از جدایی آغاز شده و تا سال‌ها پس از آن ادامه یافته است. چنین وضعیتی با ایجاد شکاف عاطفی میان نوجوان و والدین، پیامدهایی چون کاهش عزت‌نفس، اضطراب، افسردگی و دشواری در شکل‌گیری روابط صمیمی پایدار در آینده را به همراه داشت.

مضمون فراگیر: در تلاطم طلاق: پدیدآیی دلبستگی پاندولی

در میان پیچیدگی‌های عاطفی ناشی از طلاق والدین، پدیده دلبستگی پاندولی به عنوان الگوی رفتاری ویژه‌ای ظهور می‌کند که در آن نوجوان میان دو قطب متضاد عاطفی در نوسان است. این وضعیت شبیه پاندولی است که میان دو خانه، دو سبک تربیتی و دو جهان عاطفی متفاوت در حرکت است. نوجوانی که در این شرایط قرار می‌گیرد، به طور مداوم میان احساس تعلق به هر یک از والدین در نوسان است، گویی هویت عاطفی او در هر محیط دچار تحول می‌شود. این نوسان عاطفی تنها محدود به رفتارهای ظاهری نیست، بلکه به عمیق‌ترین لایه‌های هویت نوجوان نفوذ می‌کند. بسیاری از مشارکت‌کنندگان از سردرگمی درونی عمیقی سخن می‌گویند که در آن حتی ارزش‌ها، باورها و ترجیحات شخصی‌شان نیز تحت تأثیر محیط متغیر قرار می‌گیرد. یکی از دردناک‌ترین جنبه‌های این پدیده، احساس گناه دائمی است که مانند سایه نوجوان را همراهی می‌کند. هرگونه ابراز محبت به یک والد، به صورت ناخودآگاه به

معنای خیانت به والد دیگر تفسیر می‌شود. رفتارهای متضاد و گاه پارادوکسیکال از دیگر ویژگی‌های بارز این الگوی دلبستگی است. نوجوان ممکن است در یک لحظه به دنبال نزدیکی عاطفی با والد باشد و اندکی بعد او را به شدت طرد کند. دلبستگی پاندولی، دارای ۵ مضمون سازمان دهنده شامل نوسان بین دو والد و هویت دلبستگی متزلزل، دوگانگی وفاداری و تعارض در دلبستگی، بی‌ثباتی در احساس امنیت عاطفی، بازتعریف نقش خود در خانواده و رشد زودهنگام و تعارضهای درونی و عواطف متناقض می‌باشد.

مضمون سازمان‌دهنده: نوسان بین دو والد و هویت دلبستگی متزلزل

تجربه دختران نوجوان با والدین طلاق‌گرفته نشان می‌دهد که جابه‌جایی مکرر میان دو خانه، نه‌تنها بعد فیزیکی زندگی آنان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، بلکه بنیان‌های عاطفی و هویتی‌شان را نیز متزلزل می‌سازد. فقدان یک پایگاه امن ثابت، باعث شده است که هیچ‌یک از خانه‌ها برای آنان معنای «خانه واقعی» نداشته باشد و زندگی در حالت دائمی انتقال، به نمادی از بی‌ثباتی کلی در حیاتشان تبدیل شود. مشارکت‌کننده‌ای در این رابطه اظهار داشت:" سخته برام زندگی چون الان مامانم دوباره ما رو برد پیش بابام بعد بابام دوباره اجازه نمیده میگه دوباره پرتتون کرد خونه مامان بزرگتون، دوباره دوستتون نداره، هی فحش میده چون قبلشم مامانم با یه نفر بوده هی اونو تو سرمون میزنه ..... و اینکه مثلا مامان بزرگم لباسکه نداشتیم میگفت یه لباس توی خونه ی مامانتونه یه لباس توی خونه باباتونه، هیچ وقت نمیدونید کجا میخواید برید، مگه تقصیرماست؟ (مشارکت‌کننده شماره ۱). این تغییرات مستمر محیطی و عاطفی، نوجوانان را با احساس از دست دادن کنترل بر زندگی و اضطراب ناشی از ناپایداری روابط خانوادگی مواجه کرده است. تفاوت در قواعد و انتظارات هر خانه، این احساس دوپارگی را تشدید کرده و آنها را واداشته تا خود را با دو جهان متفاوت سازگار کنند. علاوه بر این، در بسیاری از روایت‌ها، بدنام‌سازی والد دیگر از سوی یکی از

والدین، فضای روابط را به میدان جنگ عاطفی بدل کرده است. این اقدام، نوجوان را در موقعیت انتخاب اجباری میان والدین قرار داده و پیوندهای دلبستگی را با هر دو سوی رابطه تضعیف کرده است. یکی از مشارکت‌کنندگان تجربه خود را اینگونه روایت کرد: "بعدش دیگه دعوا میکردن و اینا، هی بابا میگفت تو سرمون میزد آره مامانتون شما رو انداخت خونه بابابزرگم شما رو دوست نداره، مامان خوبی نیستش، به مامانم فحش میاد، بعد یادمه یبار مامانم بعد چند روز غذا برامون درست کرده بود و خوراکی و اینا گرفته بود و مامانم اومد دم مدرسه بابام نذاشت و انداخت توی جوب دم خونه مامانم و گفتش من این غذا را نمی خوام (مشارکت‌کننده شماره ۱)" چنین فشار روانی، اعتماد نوجوان به روابط نزدیک را کاهش داده و احساس تعارض و گناه مزمن را در او تثبیت کرده است.

در بُعد هویتی، زندگی میان دو سیستم ارزشی و سبکی متفاوت، حس یکپارچگی خود را با چالش جدی روبه‌رو کرده است. نوجوانان گزارش کرده‌اند که این وضعیت مانند نگاه کردن به خود در آینه‌ای شکسته است؛ جایی که هیچ تصویر روشنی از «من» باقی نمی‌ماند و هر بار ناچارند خود را با نقش و انتظارات متغیر وفق دهند. یکی از نوجوانان در این زمینه گفت: "قبل از طلاق همیشه یه تصویر واضح از خودم داشتم، ولی بعدش همه‌چیز بهم ریخت. هر بار که می خواستم به خودم فکر کنم، هیچ چیز درست و قطعی نداشتم. مثل این می موند که خودم رو توی یک آینه شکسته نگاه می‌کنم و نمی‌فهمم واقعاً کی هستم. اون هویت سابق دیگه وجود نداشت و نه می‌تونستم خودم رو در نقش جدیدم پیدا کنم (مشارکت‌کننده شماره ۲۰)" این فرسایش تدریجی هویت، نه‌تنها امنیت روانی آنان را در دوران نوجوانی تهدید کرده، بلکه می‌تواند در آینده نیز مانع شکل‌گیری مرزهای سالم و روابط پایدار شود. به این ترتیب، نوسان مداوم بین دو والد و تجربه ارزش‌ها و هنجارهای متناقض، هسته دلبستگی نوجوان را در حالت تعلیق نگه داشته و مانع دستیابی او به احساس تعلق و هویت پایدار شده است.

مضمون سازمان‌دهنده: دوگانگی وفاداری و تعارض در دلبستگی

روایت‌های دختران نوجوان نشان می‌دهد که طلاق والدین آنان را در موقعیتی عاطفی پیچیده قرار داده است؛ موقعیتی که در آن احساس وفاداری به هر یک از والدین، ناگزیر با تجربه تعارض و فشار روانی همراه بوده است. بسیاری از مشارکت‌کنندگان از نوعی «وفاداری اجباری» سخن گفته‌اند؛ حالتی که در آن، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، از سوی یکی از والدین تحت فشار قرار می‌گیرند تا جانب او را بگیرند یا از والد دیگر فاصله بگیرند. یکی از مشارکت‌کنندگان در این مورد اظهار داشت:"بعد متوجه شدم که واقعا انگار یه چنین چیزی هست مامان بابا دارن از همدیگه جدا میشن و باید اجبارن یکیشونو انتخاب کنیم که خب این خیلی سخت بود و هیچ کدوممونم انتخاب نکردیم چون نمی‌تونستیم که بگیم مامانو می خوایم یا بابا رو، با جفتشون زندگی کرده بودیم جفتشون رو دوست داشتیم ولی خب چون شرایط مامانمون جوری نبود که پیشش زندگی کنیم مجبور شدیم که بریم با پدرمون زندگی کنیم (مشارکت‌کننده شماره ۵)"این اجبار، چه از طریق سرزنش پنهان و مظلوم‌نمایی باشد و چه از طریق درخواست آشکار برای انتخاب، احساس گناه عمیق و ناتوانی در برقراری رابطه‌ای سالم با هر دو والد را در پی داشته است. در این بستر، حتی رویدادهایی مانند ازدواج مجدد یکی از والدین، از سوی برخی نوجوانان به‌عنوان «خیانت عاطفی» تعبیر شده و به کاهش اعتماد آنان نسبت به پایداری روابط انجامیده است.

بخش دیگری از تجربه نوجوانان به احساس خیانت عاطفی نسبت به یکی از والدین بازمی‌گردد، به‌ویژه زمانی که ابراز محبت به یک والد، به‌منزله بی‌وفایی به والد دیگر تلقی می‌شود. این احساس، گاه باعث محدودسازی عمدی ارتباط با یکی از والدین و سرکوب تمایل به برقراری پیوند عاطفی با او شده است. یکی از نوجوانان در این زمینه گفت:" "وقتی پیش مامانم هستم و خوش می‌گذرونم، یه عذاب وجدان عجیبی میاد سراغم. انگار دارم به بابام خیانت می‌کنم و تنهاش گذاشتم. حالا شما که براتون گفتم

اصلا چه وضعیتی داشت و الانم داره ولی این حسه همراه من هست همیشه (مشارکت‌کننده شماره ۱۸)". برخی نوجوانان نیز تلاش کرده‌اند با ایفای نقش میانجی، تعادل رابطه با هر دو والد را حفظ کنند. این نقش هرچند به ظاهر صلح‌آمیز است، اما به قیمت استرس مزمن، فرسودگی عاطفی و حساسیت بیش از حد به ایجاد تعارض تمام شده است. در مواردی دیگر، دروغگویی و ضعف یا نبود حمایت کافی از سوی یکی از والدین موجب شده است که نوجوان تمام نیازهای عاطفی خود را به والد دیگر منتقل کند و وابستگی شدیدی به او پیدا نماید؛ تغییری که اغلب با دوری یا حتی قطع ارتباط با والد دیگر همراه بوده است. یکی از نوجوانان در این زمینه گفت:"من قبلا می‌گفتم بابای من خیلی بده که خیانت می‌کنه ازش متنفر بودم یعنی واقعا بگم یه حس تنفر بهش داشتم اصلا دوستش نداشتم فقط هم طرف مامانم بودم بعد با گذر زمان همه چی فهمیدم که وقتی بزرگ تر شدم فهمیدم همچی تقصیر مامانم بوده یعنی هر چی که بوده تقصیر مامانم بوده که بابام باعث شده بابام این جوری بشه بابام خیانت کنه اینا همه چی تقصیر مامانم بوده (مشارکت‌کننده شماره ۴). مجموع این تجربه‌ها نشان می‌دهد که دوگانگی وفاداری در بافت خانواده‌های طلاق، نه‌تنها به تضعیف پیوندهای دلبستگی موجود منجر می‌شود، بلکه بر الگوهای دلبستگی آینده نیز اثر می‌گذارد. نوجوانانی که در این چرخه گرفتار می‌شوند، در بزرگسالی ممکن است به دشواری بتوانند روابطی متعادل و بدون تعارض وفاداری ایجاد کنند، و این امر بر احساس امنیت و ثبات هیجانی آن‌ها تأثیری پایدار می‌گذارد.

مضمون سازمان‌دهنده: بی‌ثباتی در احساس امنیت عاطفی

تجربه دختران نوجوان پس از طلاق والدین نشان می‌دهد که فرایند جدایی، پایه‌های امنیت عاطفی آنان را به‌شدت متزلزل کرده و خانه‌ای که روزگاری به‌مثابه پناهگاهی امن تلقی می‌شد، به محیطی آکنده از تنش، تغییر و پیش‌بینی‌ناپذیری بدل شده است. یکی از شرکت‌کنندگان در پژوهش چنین بیان کرد "خونه باید جایی باشه که احساس امنیت

کنی، ولی من هر بار که وارد خونه می‌شدم، فقط یه دنیای پر از تنش و بی‌ثباتی می‌دیدم. هیچ‌وقت احساس راحتی نداشتم. هیچ‌وقت نمی‌دونستم امروز شب کجا می‌خوابم. همیشه ترس از این داشتم که یهو بزنن به تیپ و تاپ هم و مجبور بشیم بریم جای دیگه (مشارکت‌کننده شماره ۲۰)" در این شرایط، نوجوانان احساس می‌کنند پایگاه امنی برای بازگشت ندارند و زندگی‌شان بر بستری ناپایدار و موقتی بنا شده است. این تجربه، درونی‌ترین لایه‌های احساس تعلق و اعتماد آنان را تحت‌تأثیر قرار داده و در برخی موارد جست‌وجوی مادام‌العمر برای یافتن «خانه‌ای امن» را رقم زده است.

اضطراب از دست دادن حمایت عاطفی، به‌ویژه با احتمال تشکیل روابط جدید توسط والدین، موجب وابستگی افراطی به یکی از آن‌ها یا بی‌اعتمادی به روابط صمیمانه آینده شده است. نوجوانان در این بستر، خود را فاقد نقش در تصمیمات مهم زندگی می‌یابند و احساس مفعولیت و بی‌اختیاری بر تجربه روزمره‌شان سایه می‌افکند. یکی از نوجوانان تجربه خود را این‌گونه توصیف کرد: "احساس می‌کنم سرنوشتم رو برام نوشتن، بدون اینکه ازم بپرسن. انگار از قبل مشخص شده که قراره چی بشم، چه مشکلاتی داشته باشم، کجا شکست بخورم. هیچ راهی برای تغییرش ندارم. الانم زندگیم نه همش دست مامان بزرگمه مامان بزرگم کلا منو اداره میکنه هر کاری بخوام بکنم یعنی وقتایی که بابامم باشه باز خیلی بهم گیر اومده با اینکه چند بارم بابام باهاش دعوا گرفته که انقد به این بچه گیر نده ولی باز اخلاقش عوض نمیشه (مشارکت‌کننده شماره ۴)". نگرانی از کاهش یا قطع ارتباط با یکی از والدین، به‌ویژه در پی ازدواج مجدد، احساس ناامنی و ترس از طرد را تشدید کرده و چشم‌انداز آینده را مبهم ساخته است. یکی از شرکت‌کنندگان احساس خود را چنین بیان کرد "نگرانی برای اینکه میگم ممکنه مامانم ازدواج کنه که هرچند من و خواهرم هیچ کدوممون با ازدواجش مشکلی نداریم چون بالاخره اونم یه انسانه میتونه زندگی جدا داشته باشه ولی خب نگرانیمون به خاطر اینه که ما باید چکار کنیم ما باید خودمون یه زندگی رو تشکیل بدیم بدون حالا مثلا همسر،من و

خواهرم دوتایی باید یه زندگی رو تشکیل بدیم (مشارکت‌کننده شماره ۵)" بی‌ثباتی در امنیت عاطفی، بدین‌ترتیب، یکی از پیامدهای عمیق و پایدار طلاق والدین است که بر کیفیت دلبستگی و ادراک نوجوان از خود، دیگران و جهان اثر می‌گذارد.

مضمون سازمان‌دهنده: بازتعریف نقش خود در خانواده و رشد زودهنگام

پس از طلاق والدین، بسیاری از دختران نوجوان تجربه‌ای مشترک از تغییر نقش در خانواده داشته‌اند؛ تغییری که اغلب با پذیرش مسئولیت‌هایی فراتر از سن و توان آن‌ها همراه بوده است. کاهش حمایت یکی از والدین یا احساس نیاز درونی برای حفظ تعادل خانواده، نوجوانان را به سمت ایفای نقش‌های بزرگسالانه سوق داده است. در این میان، برخی به‌طور مستقیم مسئولیت مراقبت از خواهر یا برادر کوچک‌تر، رسیدگی به امور خانه و حتی حمایت عاطفی از والدین را بر عهده گرفته‌اند. یکی از مشارکت‌کنندگان این احساس را چنین بیان کرد: "من قشنگ{مادرم رو} می‌دیدم تو یه ماشین با یه مرد می‌دیدم ولی خب هیچی نمی‌گفتم گوشیشم نمی‌برد می‌بردم رو سایلنت میذاشت هر چی زنگش می‌زدم آجیم هم گریه می‌کرد خودم آجیمو ساکت می‌کردم می‌خوابوندم بیدار می‌موندم تا مامانم بیاد بعد تنهایی میرفتم مدرسه می‌اومدم غذا هم بعضی اوقات خودم درست می‌کردم بعد مامانم زیاد دیگه اصن من براش مهم نبودم (مشارکت‌کننده شماره ۴). این شرایط هرچند گاهی حس استقلال و توانمندی را در آن‌ها تقویت کرده، اما هم‌زمان بخشی از دوران کودکی و فرصت تجربه بی‌دغدغه نوجوانی را از آنان گرفته است.

روایت‌ها نشان می‌دهد که در بسیاری از خانواده‌ها، نوجوانان عملاً جای خالی والد غایب را پر کرده‌اند؛ گاه در مقام حامی عاطفی برای والد آسیب‌دیده، گاه در نقش مراقب خانه و اعضای خانواده، و حتی در جایگاه واسطه‌ای برای کاهش تنش‌های میان والدین. یکی از شرکت‌کنندگان تجربه خود را چنین توصیف کرد"یه موقع‌هایی می‌دیدم که مامانم خیلی حالش بد شده و من باید مثل یک مادر ازش مراقبت می‌کردم. خیلی زود یاد گرفتم که باید با مسئولیت‌های سنگین کنار بیام، حتی بیشتر از چیزی که درتوان یه

بچه باشه. احساس می‌کردم همه بار عاطفی خانواده روی دوشم افتاده (مشارکت‌کننده شماره ۲۰). "این نقش‌ها که معمولاً با فشار روانی و هیجانی فراوان همراه بوده، موجب شده است نوجوانان نیازهای شخصی خود را نادیده بگیرند و بیش از ظرفیت سنی خود درگیر مشکلات دیگران شوند. چنین فرایندی، با ایجاد احساس رشد زودهنگام، باعث شده برخی از آنان زندگی خود را «بیش از حد زود بزرگ‌شده» توصیف کنند؛ احساسی که با اضطراب، فرسودگی هیجانی، و دشواری در رها کردن کنترل در روابط آینده پیوند خورده است. بازتعریف نقش در خانواده پس از طلاق، در نتیجه، به تجربه‌ای دوگانه تبدیل شده است: از یک‌سو حس مسئولیت‌پذیری و توانمندی را برمی‌انگیزد، و از سوی دیگر، بخشی از هویت کودکانه و آرامش دوران نوجوانی را از بین می‌برد. یکی از نوجوانان این تجربه را چنین توصیف کرد:"گاهی حس می‌کنم که زندگی من خیلی زود بزرگ شد، بخشی از دوران کودکی‌ام که باید صرف شادی و آرامش می‌شد، به خاطر مشکلات خانوادگی و طلاق از دست رفت. انگار بخشی از دوران کودکیم گم شد توی اون مشکلات و دعواها (مشارکت‌کننده شماره ۱۹)"

مضمون سازمان‌دهنده: تعارضهای درونی و عواطف متناقض

تجربه طلاق والدین برای بسیاری از دختران نوجوان با مجموعه‌ای از احساسات متضاد و گاه متناقض همراه بوده است؛ احساساتی که میان عشق و خشم، امید و ناامیدی، و وابستگی و دلزدگی در نوسان است. در این میان، نوجوانان گاه والد را دوست دارند و هم‌زمان او را به دلیل رفتارهای آزاردهنده، اعتیاد یا خشونت سرزنش می‌کنند. مشارکت‌کنندگان متعددی به این مقوله اشاره داشتند:"اینکه بعضی موقع‌ها میگم‌ای کاش این بابا رو نداشتم ولی بعد دلم میسوزه،میگم دوستش دارم. (مشارکت‌کننده شماره ۱)" و "من بعضی موقع‌ها که میگم کاش بابام بود بعضی موقعا میگم خوبه که نیست چون با اخلاقی که داشت نمی‌تونستم تحمل کنم یعنی جوری بود که شاید الان اینجا نبودم دیگه جدی جدی خودکشی می‌کردم چون اخلاقش خیلی بد بود. (مشارکت‌کننده

شماره ۱۰). این نوسان هیجانی، که ریشه در نیاز به محبت و هم‌زمان رنج ناشی از ناکامی در دریافت آن دارد، موجب سردرگمی، بی‌ثباتی عاطفی و فشار روانی مداوم شده است. هم‌زمان، امید پنهان به بازگشت و مصالحه والدین—حتی پس از جدایی رسمی—آن‌ها را در چرخه‌ای از انتظار و ناامیدی نگه داشته و پذیرش واقعیت را دشوار کرده است. نوجوانی دیگر گفت: "پیش خودم میگفتم اینا دوباره برمیگردن پیش هم. از بس که دعوا کرده بودن و باز آشتی. منم ته دلم همینو می‌خواستم، اما هر روز یه نشونه‌ی کوچیک می‌دیدم که انگار خلاف اینو می‌گفت. مامان دیگه از بابا اسم نمی‌برد. بابا دیگه درباره‌ی آینده‌ی ما حرف نمی‌زد. اما من هنوز نمی‌خواستم باور کنم که این، اون نوع جنگ‌هایی نیست که آخرش آشتی داره. این منو خیلی اذیت کرد. خیلی با خودم درگیر بودم (مشارکت‌کننده شماره ۱۹)".

برای مقابله با این فشارها، برخی نوجوانان به مکانیسم‌های دفاعی همچون انکار، سرکوب هیجان و بی‌تفاوتی ظاهری پناه برده‌اند؛ راهبردهایی که در کوتاه‌مدت محافظت‌کننده به نظر می‌رسند، اما در بلندمدت می‌توانند زمینه‌ساز مشکلاتی چون اضطراب و افسردگی شوند. در عین حال، گروهی دیگر هیجان‌های خود را به شکل برون‌ریزی‌های شدید و غیرانطباقی مانند خشم ناگهانی، گریه‌های مکرر یا آسیب به خود نشان داده‌اند. یکی از نوجوانان درباره این تجربه گفت: "بعد منم به حدی رسیده بودم عصبانیتم رو نمی‌تونستم کنترل کنم یا خودمو می‌زدم یا یکی رو بالاخره میزدم یا مشت میزدم به دیوار در این حد رسیده بودم بعد دیگه میرفتم چه خانواده پدری چه مادری همه بهم می‌گفتن تو روانی، بعد اینجوری منم بدتر شدم هی بدتر شدم بعد دیگه به حرف هیشکی توجه نمی‌کردم (مشارکت‌کننده شماره ۴)" احساس گناه انتقالی ـ یعنی نسبت‌دادن مسئولیت طلاق به خود ـ نیز در برخی روایت‌ها برجسته است و می‌تواند به کاهش عزت نفس و تلاش افراطی برای جلب رضایت والدین منجر شود. واکنش‌پذیری هیجانی بالا، که با حساسیت شدید به محرک‌های کوچک و پاسخ‌های اغراق‌آمیز همراه

است، بازتابی از ناامنی عاطفی و دشواری در تنظیم احساسات پس از طلاق است. یکی از شرکت‌کنندگان گفت: "مثلا وقتی یه چی بهم بگن یا زود سریع گریه میکنم یا حالا خودمو میزنم یا یه چیزو پرت میکنم به یه چیز مشت میزنم دست خودمم نیست (مشارکت‌کننده شماره ۴)" این مجموعه از تعارض‌های درونی و عواطف متناقض، چشم‌انداز هیجانی نوجوان را تیره کرده و مسیر رشد هیجانی سالم را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.

مضمون فراگیر: دوران پس از طلاق: جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی

پس از طلاق والدین، بسیاری از نوجوانان دچار خلأ عاطفی می‌شوند و برای پر کردن این خلأ، به دنبال منابع جدید دلبستگی می‌گردند. این منابع می‌توانند شامل اعضای خانواده گسترده (مانند مادربزرگ، پدربزرگ یا عمو و خاله)، دوستان نزدیک، مربیان مدرسه یا حتی شخصیت‌های الگو در محیط اجتماعی باشند. در این دوره، نوجوان ممکن است به شکل ناخودآگاه در جستجوی فردی باشد که بتواند جایگزین پیوند عاطفی ازدست‌رفته شود و احساس امنیت از دست رفته را جبران کند. برخی از آن‌ها به دوستی‌های صمیمانه پناه می‌برند و از دوستان خود به‌عنوان تکیه‌گاه استفاده می‌کنند، درحالی‌که برخی دیگر ممکن است به دنبال روابط عاطفی زودهنگام باشند تا جای خالی والدین را در نقش حامی عاطفی پر کنند. از سوی دیگر، نحوه واکنش والدین به طلاق و حمایت آن‌ها از نوجوان نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری این جست‌وجو دارد. اگر والدین بتوانند ارتباط عاطفی خود را با فرزندشان حفظ کنند و فضایی برای بیان احساسات و دغدغه‌های او فراهم آورند، احتمال اینکه نوجوان منابع حمایتی سالمی پیدا کند بیشتر خواهد بود. اما در صورت نبود چنین حمایتی، ممکن است نوجوان به سمت روابط ناسالم یا وابستگی‌های آسیب‌زا گرایش پیدا کند. در برخی موارد، نوجوانان به شکل افراطی درگیر گروه‌های دوستی یا فعالیت‌های اجتماعی می‌شوند تا از تنهایی و احساس طرد شدن فرار کنند. این جست‌وجوی دلبستگی جدید، اگر به‌درستی

هدایت نشود، می‌تواند بر روند رشد روانی و اجتماعی نوجوان تأثیرات بلندمدتی داشته باشد.

مضمون سازمان‌دهنده: گسست دلبستگی با منابع اولیه

طلاق والدین برای بسیاری از دختران نوجوان با فروپاشی بخشی از پیوندهای عاطفی بنیادین همراه بوده است. تغییرات ناگهانی در شرایط زندگی، مشکلات شخصی والدین و محدودیت‌های زمانی یا عاطفی، کیفیت رابطه والد–فرزندی را در مواردی به‌شدت کاهش داده است. نوجوانان روایت می‌کنند که پس از جدایی، برخی والدین کمتر در دسترس بوده‌اند یا نقش حمایتی خود را به‌طور کامل ایفا نکرده‌اند، به‌گونه‌ای که رابطه‌ای که پیش‌تر بر پایه صمیمیت و اتکا شکل گرفته بود، به سلام‌وعلیک‌های رسمی یا صرفاً مبادله نیازهای مادی تقلیل یافته است. یکی از نوجوانان چنین گفت: "رابطم با بابام الان در همین حد که یه سلام و علیک کنیم، بابا پول بزن برام که اونم خیلی نمیزنه همش میگه پول ندارم ولی برای خودش یه گوشی بیست میلیونی سی میلیونی میگیره. {رابطه ام با با بابام اینطوریه که}فقط میدونم که پدرمه،فقط در همین حد (مشارکت‌کننده شماره ۱)."

این گسست گاه در اثر رفتارهای متناقض شکل گرفته است؛ والد ممکن است در لحظه‌ای تلاش برای نزدیکی و حمایت نشان دهد و در لحظه‌ای دیگر با تصمیمات یا رفتارهایی غیرمنتظره، اعتماد فرزند را تضعیف کند. در برخی موارد، تعارضات و اختلافات جدید پس از طلاق نه تنها کاهش نیافته بلکه به رابطه نوجوان و والد منتقل شده و بر میزان صمیمیت تأثیر منفی گذاشته است. یکی از نوجوانان تجربه خود را چنین بیان کرد: "با پدرم رابطم تلخه یعنی اینکه مثلا توی این دو ساعت غیر ممکنه من باهاش دعوا نکنم،غیر ممکنه،به خاطر چیزای الکی،مثلا من الان کار می‌کنم با لپ تاپ، میگه من لپ تاپ رو میخوام بفروشم با اینکه بهم قول داده (مشارکت‌کننده شماره ۱)". در کنار این، برخی نوجوانان به این نتیجه رسیده‌اند که هرچند والدینشان از نظر فیزیکی حضور دارند، اما این حضور فاقد قابلیت اتکای عاطفی است؛ یعنی نمی‌توانند

در بزنگاه‌های هیجانی یا نیازهای روانی بر آن‌ها تکیه کنند.

در نتیجه، بسیاری از نوجوانان ناگزیر به بازتعریف پیوندهای خود با والدین شده‌اند. برخی دلبستگی عاطفی پیشین را از دست داده و به‌تدریج از یک والد فاصله گرفته‌اند، در حالی که به دیگری نزدیک‌تر شده‌اند. یکی از نوجوانان چنین بیان کرد: "بعد دیگه حالا چون وقتی اومدم این جا فهمیدم که اصن مامانم از بچگی منو نمی‌خواست میخواست منو بده خالم چون خاله ام بچه دار نمیشه ولی خب منم نمی‌خواستم ولی خب به اجبار بابام منو بزرگ کرد منو بزرگ کرد الانم که بابام داره خرجمو میده با این چند وقتی که پیششم دارم میفهمم بابام بیشتر منو دوست داشته از مامانم (مشارکت‌کننده شماره۴)." این تغییر جهت گاهی به شکل سازگارانه، با یافتن منبع حمایت نسبی همراه بوده، اما در مواردی نیز منجر به احساس بیگانگی، کاهش اعتماد و بدبینی نسبت به روابط نزدیک در آینده شده است. چنین تجربه‌ای نه‌تنها جهان امن عاطفی نوجوان را متزلزل می‌کند، بلکه می‌تواند پیامدهای بلندمدتی بر الگوهای دلبستگی او در روابط بعدی بگذارد.

مضمون سازمان‌دهنده: دلبستگی جبرانی

پس از طلاق والدین، بسیاری از دختران نوجوان با از دست‌دادن منبع اصلی امنیت عاطفی، به‌طور ناخودآگاه در پی جایگزین‌هایی برای پرکردن این خلأ برآمده‌اند. این جست‌وجوی دلبستگی جبرانی، در روایت‌ها به شکل وابستگی عمیق‌تر به دوستان صمیمی، تقویت پیوند با خواهر یا برادر، تکیه بر اعضای خانواده گسترده، یا حتی ایجاد ارتباط با حیوانات خانگی نمایان شده است. برای برخی، دوستان نقش اصلی‌ترین منبع همدلی و شنیدن را ایفا کرده‌اند و حتی کوچک‌ترین نشانه‌ی تقسیم این صمیمیت با دیگران می‌توانست احساس طرد را برانگیزد. در شرایطی دیگر، رابطه‌ی خواهر یا برادر به پناهگاهی امن بدل شده و نزدیکی با آنان، به‌ویژه در لحظات بحران، جایگزین حمایت والدین شده است. نوجوانی در این باره گفت: "وقتی بابا و مامان با هم دعوا می‌کردن، من

و خواهرم توی اتاقمون کز می‌کردیم و دستای همو محکم می‌گرفتیم. انگار فقط ما دوتا بودیم که همدیگه رو می‌فهمیدیم. از یه جایی به بعد، اون شد تنها کسی که می‌تونستم بهش تکیه کنم. بعد از طلاق مامان و بابا، من و خواهرم بیشتر از همیشه به هم نزدیک شدیم. دیگه نه مامان اون آدم سابق بود، نه بابا. ولی ما هنوز همون خواهرایی بودیم که همیشه هوای همو داشتن. بدون اون، خیلی وقتا کم می‌آوردم (مشارکت‌کننده شماره۲۰)".

در مواردی، حمایت عاطفی از خاله، عمه یا مادربزرگ دریافت شده و این روابط نقش جایگزین دلبستگی را بر عهده گرفته‌اند. بخشی از نوجوانان نیز با گرایش به روابط با جنس مخالف، تلاش کرده‌اند محبت و توجهی را که از والدین دریغ شده، بازیابند؛ گرایشی که گاه به وابستگی شدید و انتظارات غیرواقع‌بینانه منجر شده و شکست‌های عاطفی پیاپی را رقم زده است. استفاده از شبکه‌های اجتماعی نیز برای بعضی به ابزاری جهت یافتن همدلی و تأیید بدل شده، به‌گونه‌ای که حمایت دریافت‌شده در فضای مجازی، پررنگ‌تر از محیط خانواده احساس شده است. این مقوله به کرات در اظهارات مشارکت‌کنندگان اشاره شد که در ادامه چند شاهد گویه‌ای از آن آورده می‌شود: "آره خیلی چیز بودم نسبت بهش حساس بودم،پیگیر بودی،حتی مثلا دوستاشم که یه چیزی بهش می‌گفتن احساس میکردم ناراحت بشه بااینکه به من ربطی نداشت ولی بهشون می‌پریدم میگفتم تو حق نداری جلو جمع باش این جوری حرف بزنی رفیقشی درسته ولی وقتی من هستم احساس میکنم جلوی من خیلی کوچیک میشه (مشارکت‌کننده شماره۱۱) و "اینکه حاضرن تن به هر رابطه‌ای بدن با هر کسی اونم فقط به خاطر محبت نه هر چیز دیگه‌ای و اینکه خودشو انقد کوچیک میکنه توی رابطه که یه محبتو جذب کنه ولی خب یه جام دیگه میبره .....و وارد رابطه شدم ولی خب همش با شکست بوده، چون محبت زیادی می‌کردم و اون محبتو می‌خواستم نمی‌گرفتم محبتی که از مامانم بابام اینا باید می‌گرفتم نمی‌گرفتم از یه مرد میخوام خب اونم نمی‌تونه الان این

حق رو من میدم بهش اون اصن وظیفه‌ای نداره که پدر مادری در حق من بکنه برای همین باعث شکست میشد انتظاراتم زیاد بود (مشارکت‌کننده شماره ۱۷). در این میان، وابستگی بیشتر به یکی از والدین ـ اغلب مادر ـ نیز تجربه‌ای شایع بوده، که ترکیبی از نیاز به حمایت و احساس مسئولیت نسبت به او را منعکس می‌کند. . یکی از نوجوانان چنین بیان کرد: "من واقعا مامانم یعنی جونشو برای من گذاشته سر کار میره و خیلی کارا برا من کرده هم برا داداشم هم برای خودمون و من خیلی خوشحالم که طلاق گرفتن یعنی همش بحث بود دعوا بود ولی الان من با مامانم یه زندگی خوب داریم،... آخه بابام اصن نبودش میدونید همش خونه مامانش بود و اصن پیش من و مامانم نبود بعد همش دعوا راه مینداخت و کلا مشکل داشت ولی مامانم خدایی حیف شد خیلی حیف شده که مثلا.... (مشارکت‌کننده شماره ۱۴)". حتی برخی با ایجاد پیوند عاطفی با حیوانات خانگی، منبعی برای ثبات و آرامش یافته‌اند. هرچند این دلبستگی‌های جبرانی می‌توانند سازوکاری حمایتی برای گذر از بحران باشند، اما در برخی موارد به شکل‌گیری وابستگی‌های ناسالم یا فاصله‌گیری از بازسازی رابطه با والدین منجر شده‌اند.

مضمون سازمان‌دهنده: دلبستگی رویاپردازانه و ناپایدار

پس از تجربه طلاق والدین، برخی دختران نوجوان برای جبران ناامنی و بی‌ثباتی عاطفی به الگوهای ذهنی و خیالی از دلبستگی روی آورده‌اند. این دلبستگی رویاپردازانه گاه در قالب ترسیم تصویری آرمانی از والدگری آینده شکل گرفته است؛ تصویری که در آن، نوجوان متعهد می‌شود همه کمبودهایی را که خود تجربه کرده، برای فرزندش جبران کند و خانه‌ای عاری از تعارض بسازد. یکی از نوجوانان این احساس را چنین بیان کرد: "همیشه هم گفتم من ازدواج نمی‌کنم ولی اگر یه روزی من ازدواج کردم،اگر یه روزی بچه دار شدم کاری می‌کنم که بچم هیچ وقت آسیب نبینه توی زندگیش، مثلا هیچ وقت ناراحت نشه، کاری میکنم که هم با پدرش هم با مادرش صمیمی باشه اونجوری نباشه که همش توی خودش بریزه یا اینکه مثلا با رفیقای بد بره و با اونا درمیون بذاره

(مشارکت‌کننده شماره ۱)". این نگاه، اگرچه حس کنترل بر آینده را تقویت می‌کند، اما می‌تواند موجب شود هر ناکامی در روابط یا فرزندپروری، به‌عنوان شکستی شخصی تعبیر شود. در برخی موارد، این رویاپردازی با احساس مسئولیت زودهنگام برای ایجاد یک خانواده امن و پایدار همراه بوده و نوجوان را به برنامه‌ریزی و اضطراب درباره مسئولیت‌هایی کشانده که هنوز زمان آن فرا نرسیده است.

گروهی دیگر، امید به یافتن یک «نجات‌دهنده» در روابط عاطفی آینده را در دل پرورانده‌اند؛ فردی که بتواند تمام کمبودها و زخم‌های عاطفی گذشته را ترمیم کند. یکی از نوجوانان چنین گفت: "همیشه فکر می‌کردم که یه روز یه نفر میاد که همه دردهای منو می‌فهمه و منو از این تنهایی نجات می‌ده، کسی که جای اون کمبودهایی که داشتم رو پر کنه (مشارکت‌کننده شماره ۱۹)." این انتظار، هرچند به‌طور موقت حس امید ایجاد می‌کند، اما خطر وابستگی شدید و انتظارات غیرواقع‌بینانه را در پی دارد. شکل دیگر این دلبستگی ناپایدار، پناه بردن به شخصیت‌های خیالی در فیلم‌ها، سریال‌ها یا کتاب‌هاست. نوجوانی در این باره گفت: "یه دوره‌ای فقط با شخصیت‌های فیلم و کتاب زندگی می‌کردم، انگار اونا واقعی‌تر از آدمای اطرافم بودن. وقتی ناراحت بودم، می‌رفتم سراغشون، انگار که یه دوست واقعی دارم. مثلا یه دوره‌ای من خیلی به این گروه‌های خواننده کره‌ای علاقه داشتم. الانم فن چندتا شخصیت ام (مشارکت‌کننده شماره ۱۸)." این شخصیت‌ها به‌مثابه جایگزین‌های عاطفی، فضایی امن برای همدلی و پذیرش فراهم کرده‌اند، هرچند در بلندمدت می‌توانند نوجوان را از مواجهه با واقعیت‌های زندگی و ایجاد روابط سالم بازدارند. به این ترتیب، دلبستگی رویاپردازانه و ناپایدار، هرچند می‌تواند سازوکاری محافظتی در برابر تنش‌های پس از طلاق باشد، در صورت تداوم و عدم تعدیل، خطرات جدی برای رشد عاطفی و روابط آینده نوجوان به همراه دارد.

مضمون سازمان‌دهنده: احساس انزوا و شکاف اجتماعی

تجربه طلاق والدین برای بسیاری از دختران نوجوان با شکل‌گیری احساسی عمیق از

انزوا و شکاف اجتماعی همراه بوده است. این وضعیت در زندگی روزمره آن‌ها به اشکال متعددی بروز یافته؛ از افت تمرکز و انگیزه تحصیلی گرفته تا احساس دورافتادگی از جمع همسالان. یکی از نوجوانان در این‌باره می‌گوید: "اینکه توی مدرسه که مثلا بعضی شبا رو نمی‌تونستم که درس بخونم مثلا بعضی موقع‌ها بودش که وقت اینو نداشتم یا مثلا وقتی پیش بابام بودم باید سر ده شب می خوابیدیم و خب وقت نداشتم (مشارکت‌کننده شماره ۱)". نبود حضور مؤثر والدین در رویدادهای مهم زندگی و حسرت تجربه لحظات مشترک خانوادگی، شکافی عاطفی ایجاد کرده که نوجوانان آن را به‌عنوان خلأی دائمی در زندگی خود توصیف می‌کنند. یکی از نوجوانان چنین بیان کرد: "حسرت اینکه خیلی وقتا نتونستم مثلا با بابام برم خرید با مامانم برم خرید با خانوادم برم مثلا اینکه خانوادم کلا دور هم جمع باشن اینکه مثلا تو شبای مهم باشن تو اتفاقای مهم باشن تو خوشحالی هام تو غمام باشن (مشارکت‌کننده شماره ۱۳)".

کنجکاوی‌های مکرر اطرافیان درباره طلاق، بازآسیب‌دیدگی روانی را به همراه داشته و نوجوانان را به سمت پنهان‌کاری سوق داده است. بسیاری از آن‌ها ترجیح داده‌اند در جمع دوستان یا همکلاسی‌ها از وضعیت خانوادگی خود سخنی نگویند تا از قضاوت، برچسب‌زنی یا نگاه‌های ترحم‌آمیز در امان بمانند. یکی از نوجوانان در این‌باره گفت: "سوالای مثلا بدی می‌پرسن مثلا ناراحت نیستی که مامان بابات طلاق گرفتن یا چه جوری طلاق گرفتن اینا، خب زندگی شخصی خودمه به اونا اصن ربطی نداره چیزی هم تو دوستی من و اونا فکر نمی‌کنم به اونا ربطی داشته باشه خونواده من چه شکلین ولی شده که مثلا ناراحت شم از حرفاشون (مشارکت‌کننده شماره ۲)" این پنهان‌کاری، گرچه به‌ظاهر سپری محافظتی ایجاد می‌کند، اما هم‌زمان به افزایش فشار روانی و محدود شدن روابط اجتماعی منجر شده است.

احساس تنهایی حتی در حضور دیگران، حسادت به همسالانی که خانواده‌ای کامل دارند و نارضایتی از نگاه دلسوزانه دیگران، از دیگر ابعاد این تجربه‌اند. یکی از نوجوانان

گفت: "من یکم احساس بدی پیدا می‌کنم به اینکه حالا بقیه بچه‌ها می‌شینند از حالا خانوادشون تعریف می‌کنن از پدرشون از مادرشون ولی اینکه منم بشینم پیششون و از این حالا از خانوادم تعریف کنم جلومو می‌گیره که برم تو جمعشون (مشارکت‌کننده شماره ۱۳)". نوجوانان در چنین شرایطی اغلب فاصله‌ای نامرئی میان خود و دیگران حس می‌کنند؛ فاصله‌ای که نه تنها تعاملات اجتماعی‌شان را کاهش داده، بلکه آن‌ها را از تجربه تعلق و پذیرش بی‌قیدوشرط محروم ساخته است. این شکاف اجتماعی و انزوای عاطفی، به‌تدریج می‌تواند به تضعیف اعتمادبه‌نفس و احساس ارزشمندی در این نوجوانان بینجامد.

مضمون سازمان‌دهنده: کاهش اعتماد به ازدواج و پایه‌ریزی روابط عاطفی

طلاق والدین در تجربه بسیاری از دختران نوجوان با کاهش چشمگیر اعتماد به روابط عاطفی و ازدواج همراه بوده است. مشاهدهٔ شکست رابطه والدین، درگیری‌های طولانی‌مدت و فروپاشی بنیان خانواده، تصویری بدبینانه و بی‌ثبات از ازدواج در ذهن این نوجوانان ایجاد کرده است. آن‌ها اغلب احساس می‌کنند هیچ رابطه‌ای پایدار نیست و این بی‌اعتمادی، نه تنها به روابط عاشقانه، بلکه به تعاملات انسانی به‌طور کلی تعمیم یافته است. این کد به کرات در اظهارات مشارکت‌کنندگان منعکس شد: "همشون میزارن میرن همشون پشت آدمو خالی می‌کنن در آخر خودت میمونی با خودت (مشارکت‌کننده شماره ۴)و همیشه دوستای کمی داشتم به خاطر اینکه خب نمی‌تونستم بهشون اعتمادکنم نمی‌تونستم بهشون بگم من کیم من چه شخصیتی دارم من چه سختیایی کشیدم و خب همون دو سه نفری که بودن از بچگی باهام که منو میشناسن و کنارم بودن کمکم کردن همونا رو برای خودم نگه داشتم و هیچ کس جدیدی رو نتونستم پیدا کنم که از نظر شخصیتی بهم نزدیک باشه یا مثل من سختی کشیده باشه خیلی کم پیش میاد که مثلا من با یکی رفیق بشم. (مشارکت‌کننده شماره ۵).

ترس از شکست و تکرار تجربه تلخ والدین، موجب احتیاط بیش‌ازحد در انتخاب

شریک عاطفی شده و در برخی موارد، نگرشی منفی یا حتی تصمیم قطعی به عدم ازدواج شکل گرفته است. برخی نوجوانان با تأکید بر استقلال فردی و بی‌نیازی از داشتن شریک زندگی، ازدواج را امری غیرضروری یا حتی آسیب‌زا می‌دانند. این رویکرد، گاه با اجتناب کامل از تعامل نزدیک با جنس مخالف همراه می‌شود و در مواردی، احساس بیزاری یا گریز عاطفی نسبت به روابط را تقویت می‌کند. یکی از نوجوانان در این باره اظهار داشت: "از اون روزی که این طور شد من واقعا از تمام مردها بدم میاد یعنی حتی شاید اون فردی که حالا مثلا جنس مذکر با من هیچ نسبتی نداشته باشه ولی من ازش خوشم نمیاد و خب باعث شده که کلا حرفم اینه که من هیچ وقت نمی‌تونم دیگه ازدواج کنم چون واقعا به هیچکس اعتماد ندارم (مشارکت‌کننده شماره ۵)". چنین نگرشی اگرچه می‌تواند بازتابی از تلاش نوجوان برای حفاظت از خود در برابر آسیب‌های احتمالی آینده باشد، اما در بلندمدت ممکن است منجر به انزوای عاطفی و محدود شدن فرصت‌های تجربه روابط سالم و حمایتی شود.

مضمون سازمان‌دهنده: واکنش جبرانی به تجربیات شخصی

برخی دختران نوجوان پس از تجربه طلاق والدین، برای کنار آمدن با فشارهای روانی و احساسات دردناک، به واکنش‌های جبرانی روی می‌آورند که اغلب جنبه دفاعی یا فرار از واقعیت دارد. یکی از این واکنش‌ها، بازنگری آگاهانه یا ناخودآگاه در تفسیر رویدادهای منفی گذشته است؛ تلاشی برای یافتن معنا یا مصلحت در دل تجربه تلخ، که به آن‌ها کمک می‌کند با شرایط سازگار شوند و از شدت رنج بکاهند. . یکی از نوجوانان در این‌باره اظهار کرد: "سعی میکنم به گذشته زیاد فکر نکنم چون حالمو فقط بد میکنه و جز حال بدی چیزی نداره برام ولی شاید مثلا ناراحت بشم که چرا مثلا این جوری شده ولی بعدش فکر میکنم شاید یه مصلحتی بوده توش (مشارکت‌کننده شماره۲)".

در کنار این سازوکارهای شناختی، برخی نوجوانان واکنش‌های هیجانی و رفتاری آسیب‌زایی نشان می‌دهند. تجربه افکار یا اقدام به خودآسیب‌رسانی، از جمله خودزنی یا

اقدام به خودکشی، به‌عنوان راهی برای تخلیه فشارهای عاطفی و احساس بی‌پناهی گزارش شده است. . دو نفر از مشارکت‌کنندگان تجربه خود را اینگونه روایت کردند: "آره به خودکشی فکر کردم چند بارم میخواستم با تیغ رگمو بزنم ولی خب دوستم نذاشت، ولی همیشه{فکر خودکشی} دارم (مشارکت‌کننده شماره۴)" و "خودزنی داشتم، اما اینکه اعصابم خرد بشه برم سمت سیگار و اینا نه، چون هم داداشم این محدودیتو بهم نمیده که برم، هم خودم دوست ندارم. اما خودزنی و این چیزا آره. اعصابم که خرد میشه و نمی‌تونم خودمو کنترل کنم، هر چی که دم دستم باشه می‌زنم. چندین بار انجام دادم، ولی در حدی نبوده که بیمارستان برم. اما قرص و چیزای دیگه خیلی خوردم، ولی نشده. بدنم سفته. دو سه بار با قرص اقدام کردم، اما نشد. (مشارکت‌کننده شماره۱۰)". در مواردی نیز گرایش به مصرف مواد مخدر یا مشروبات الکلی شکل گرفته است؛ اقدامی که به‌طور موقت درد روانی را کاهش می‌دهد اما خطرات و پیامدهای جدی برای سلامت جسم و روان به همراه دارد. این واکنش‌های جبرانی، گرچه در کوتاه‌مدت می‌توانند به نوجوان حس کنترل یا رهایی از رنج بدهند، اما در بلندمدت ممکن است چرخه‌ای از آسیب‌های عاطفی، جسمانی و اجتماعی را تداوم بخشند و مانع بازیابی سلامت روان و ایجاد سازگاری سالم شوند.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر بررسی تجارب زیسته دختران نوجوان در زمینه تحول دلبستگی در بستر طلاق والدین بود. یافته‌های پژوهش حاضر سه مضمون فراگیر را در تحول دلبستگی دختران نوجوان در بستر طلاق والدین شناسایی کرد: گسست پایه‌های دلبستگی ایمن در مرحله پیش از طلاق، که با تزلزل عاطفی و بی‌ثباتی خانوادگی همراه است؛ پدیدآیی دلبستگی پاندولی در تلاطم طلاق، که نوسان عاطفی و تعارض وفاداری را برجسته می‌سازد؛ و جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی در دوران پس از طلاق که

شامل گسست از منابع اولیه و گرایش به دلبستگی‌های جبرانی می‌شود. این مضامین نه‌تنها فرآیندی پویا و چندمرحله‌ای را ترسیم می‌کنند که از تعارضات پیشین آغاز شده و تا تلاش برای بازسازی عاطفی ادامه می‌یابد، بلکه بر تأثیر عمیق طلاق بر امنیت عاطفی، تنظیم هیجانی و هویت نوجوانان تأکید دارند.

گسست پایه‌های دلبستگی ایمن در یافته‌های این مطالعه با نتایج چندین پژوهش اخیر همسو است. برای مثال، مطالعه‌ای بر روی نوجوانان بزرگسال نشان داد که رفتارهای والدین در فرآیند طلاق، مانند فقدان احترام متقابل بین زوج‌ها و حالات عاطفی منفی مادر، با افزایش اضطراب و اجتناب دلبستگی همراه است (اکستبریا و همکاران، ۲۰۲۲). این همسویی با مضمون «تزلزل عاطفی پیش از طلاق» در پژوهش حاضر مشهود است، هرچند مطالعه مذکور بیشتر بر جمعیت بزرگسال تمرکز داشت و به نوجوانان کمتر پرداخته بود. پژوهشی دیگر (مایا و همکاران[1]، ۲۰۲۴؛ جعفری، ۱۴۰۳؛ بنسون و کلارک[2]، ۲۰۲۴) بر روی کودکان و نوجوانان در معرض تعارض زناشویی نشان داد که تعارضات پیش از جدایی با کاهش اعتماد به پدر و افزایش احساس بیگانگی[3] ارتباط دارد؛ یافته‌ای که با «گسست ایمن» در این پژوهش همخوانی دارد، اما مطالعه حاضر به‌ویژه بر دختران متمرکز بوده و جنبه‌های کیفی خشونت و بی‌ثباتی را با عمق بیشتری بررسی کرده است . همچنین، تحقیق انجام‌شده بر روی زنان جوان گزارش کرد که طلاق والدین با کاهش مراقبت والدینی و افزایش احساس تنهایی و تجربه‌های آسیب‌زای کودکی مرتبط است که به دلبستگی ناایمن می‌انجامد؛ مشابه با یافته‌های ما درباره بی‌ثباتی پیش از طلاق، هرچند آن مطالعه بیشتر بر پیامدهای بلندمدت تمرکز داشت (فلیکت[4] و

1. Maya et al
2. Benson & Clark
3. alienation
4. Flykt et al

همکاران، ۲۰۲۱). در نهایت، پژوهش شان و همکاران[1] (۲۰۱۹) بر روی بزرگسالان فرزندان طلاق نشان داد که تعارضات بین‌والدی با اضطراب دلبستگی بالاتر همراه است؛ همسو با یافته‌های ما، اما بدون توجه به ابعاد کیفی و تجربیات زیسته پیش از طلاق. این پژوهش با رویکرد کیفی خود، شکاف موجود در مطالعات کمی را در توصیف تجارب پیش‌طلاق پر می‌کند.

دلبستگی پاندولی به‌عنوان مفهومی نوظهور، همسویی نسبی با مطالعات اخیر دارد، اما در ادبیات پژوهش کمتر به‌طور مستقیم بررسی شده است. یک مطالعه بر روی سبک‌های دلبستگی و طلاق والدین نشان داد که تعارضات پیش و حین طلاق می‌تواند به الگوهای دلبستگی نوسانی بین والدین منجر شود؛ حالتی که کودکان بین دو خانه جابه‌جا می‌شوند و احساس امنیت خود را از دست می‌دهند، مشابه با «تعارض وفاداری» در این پژوهش، هرچند مطالعه مذکور بر نوجوانان دختر تمرکز نداشت (تای-کاپاراس و همکاران، ۲۰۲۴). همچنین، پژوهشی بر روی بزرگسالان نوظهور نشان داد که رفتارهای محدودکننده والدین، مانند منع صحبت درباره والد دیگر، با افزایش اجتناب و اضطراب دلبستگی ارتباط دارد (اسمیت-اکسبریا و همکاران، ۲۰۲۲)؛ یافته‌ای که با «نوسان عاطفی» این مطالعه همخوان است، اما بدون بررسی مستقیم الگوی پاندولی. مطالعه‌ای دیگر بر روی نوجوانان نشان داد که طلاق با سطوح بالاتر دلبستگی اجتنابی و اضطرابی به پدر همراه است که می‌تواند زمینه‌ساز تعارضات درونی شود (عبدالله، ۲۰۲۵)، مشابه با نتایج ما، هرچند جنبه‌های پویا مانند نوسان بین والدین را کمتر مدنظر قرار داده است. همچنین، تحقیقی بر روی زنان جوان بیان کرد که طلاق با دلبستگی گسسته[2] و افزایش تنهایی همراه است (شان و همکاران، ۲۰۱۹)؛ وضعیتی که با دوگانگی وفاداری همپوشانی دارد، اما این پژوهش حاضر الگوی پاندولی را به‌عنوان فرآیندی چندمرحله‌ای و پویا توصیف کرده است. بنابراین، این

1. Schaan et al
2. detached

مطالعه شکاف موجود در ادبیات را با معرفی و تبیین «دلبستگی پاندولی» پر می‌کند.

جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی نیز با پژوهش‌های اخیر درباره دلبستگی‌های جبرانی پس از طلاق همخوانی دارد. یک برنامه آزمایشی مبتنی بر دلبستگی نشان داد که تقویت پیوندهای والد ـ فرزند می‌تواند هیجانات منفی را کاهش دهد؛ یافته‌ای که با گرایش به منابع جدید در مطالعه حاضر مشابه است، هرچند آن برنامه کمتر به منابع غیر والدینی مانند دوستان پرداخته است (تای-کاپاراس و همکاران، ۲۰۲۴). مطالعه‌ای بر تعلق نوجوانان در خانواده‌های پس از طلاق گزارش کرد که کیفیت تماس با والدین می‌تواند حس تعلق را تقویت کند، اما در مواردی که این کیفیت پایین است، نوجوانان به همسالان گرایش پیدا می‌کنند (رژان و همکاران[1]، ۲۰۲۴؛ اندرسون و جانسون[2]، ۲۰۲۳)؛ مشابه با «دلبستگی‌های جبرانی» این پژوهش، با این تفاوت که آن مطالعه بر تماس دیجیتال تأکید داشت. پژوهش دیگری در زمینه دلبستگی والدی و تنظیم روانی تأیید کرد که تعارض زناشویی می‌تواند به دلبستگی ناایمن منجر شود، اما فرضیه جبران مطرح می‌کند که دلبستگی به یک والد (معمولاً مادر) می‌تواند اثر منفی را کاهش دهد؛ این یافته با اتکای نوجوانان به خانواده گسترده در مطالعه حاضر همسو است، هرچند کمتر بر جنسیت دختران تمرکز داشت. در نهایت، تحقیقی بر دلبستگی به همسالان نشان داد که دلبستگی ایمن به دوستان می‌تواند مشکلات درونی‌سازی را کاهش دهد (ون در وال و همکاران[3]، ۲۰۲۴)؛ مشابه با «جست‌وجوی منابع جدید» در این پژوهش، اما مطالعه حاضر بر گسست اولیه و گرایش جبرانی تمرکز ویژه داشته است. رویکرد مبتنی بر تجارب زیسته در این پژوهش، شکاف مطالعات کمی را در توضیح فرآیندهای جبرانی پر می‌کند.

1. Rejaän et al
2. Anderson & Johnson
3. van der Wal et al

از نظر تفسیر نظری، مضمون گسست پایه‌های دلبستگی ایمن نشان می‌دهد که تعارضات خانوادگی پیش از طلاق ـ مانند خشونت، بی‌تفاوتی و تنش‌های مکرر ـ به کاهش اعتماد و امنیت عاطفی در روابط والد ـ فرزندی منجر می‌شود. بر اساس نظریه دلبستگی بالبی (۱۹۸۲)، این گسست مدل‌های درونی فعال را مختل کرده و الگوهای ناایمن اضطرابی یا اجتنابی را تقویت می‌کند، که با ضعف در تنظیم هیجانی و کاهش عزت‌نفس همراه است. مضمون دلبستگی پاندولی نشان‌دهنده نوسان عاطفی میان والدین و ناشی از تعارض وفاداری، دوگانگی هویتی و فشارهای محیطی است؛ الگویی که مطابق چارچوب تنظیم هیجانی گراس (۲۰۱۵) می‌تواند به اضطراب مزمن، افسردگی و دشواری در شکل‌گیری روابط پایدار منجر شود، زیرا نوجوان در تعلیق بین دو جهان متفاوت قرار می‌گیرد. در نهایت، جست‌وجوی منابع جدید دلبستگی بازتابی از تلاش جبرانی برای بازسازی امنیت هیجانی است؛ نوجوانان به دوستان، خانواده گسترده یا روابط زودهنگام روی می‌آورند تا خلأ عاطفی را پر کنند، که همسو با دیدگاه بالبی درباره انعطاف‌پذیری سیستم دلبستگی است، هرچند بدون هدایت مناسب، ممکن است به وابستگی‌های ناسالم یا انزوا منجر شود.

این پژوهش با ارائه درک عمیق‌تر از تحول دلبستگی در بستر طلاق و معرفی مفاهیمی نوین همچون دلبستگی پاندولی، افق‌های تازه‌ای را در مطالعات حوزه طلاق، نوجوان و روابط خانوادگی می‌گشاید. یافته‌ها بر ضرورت مداخلات هدفمند، از جمله مشاوره گروهی نوجوانان، آموزش والدین در خصوص فرزندپروری حین و پس از طلاق و ایجاد حمایت‌های اجتماعی در مدارس و مراکز بهداشت، تأکید دارند و می‌توانند مبنای تقویت سیاست‌های ملی در حوزه سلامت روان باشند. محدودیت‌هایی همچون حجم نمونه اندک و تمرکز بر دختران یک منطقه خاص، ضرورت انجام پژوهش‌های گسترده‌تر و طولی را برجسته می‌کند. پیشنهاد می‌شود مطالعات آتی با تمرکز بر یافته‌های پژوهش،

طراحی مداخلات لازم جهت پیشگیری از آسیب‌های طلاق را دنبال کنند. در نهایت، این تحقیق با اتکا بر تجارب زیسته، نه‌تنها به غنای ادبیات علمی می‌افزاید بلکه چارچوبی بومی و فرهنگ‌محور برای ارتقای امنیت عاطفی و رشد سالم نوجوانان در شرایط طلاق فراهم می‌آورد.

ملاحظات اخلاقی پژوهش: در این پژوهش موارد زیر جهت رعایت اصول اخلاقی مد نظر قرار گرفت: تمامی اطلاعات جمع‌آوری‌شده از شرکت‌کنندگان به‌صورت محرمانه نگهداری شد و داده‌ها به‌صورت ناشناس تحلیل شدند. داده‌ها تنها برای اهداف پژوهشی مورد استفاده قرار گرفت. پژوهش قبل از اجرا از کمیته اخلاق دانشگاه تأییدیه لازم را دریافت کرد و تمامی مراحل طبق دستورالعمل‌های اخلاقی انجام شد و هیچ‌گونه تحریف یا دستکاری در داده‌ها و نتایج پژوهش انجام نشد و تمامی تحلیل‌ها بر اساس داده‌های واقعی صورت گرفت.

حمایت مالی: این پژوهش، هیچ حمایت مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده اول در رشته مشاوره می‌باشد و فاقد هر گونه حامی مالی و تعارض منافع است.

سهم نویسندگان: نویسنده اول وظیفه گردآوری داده‌ها و نوشتار نسخه اولیه مقاله، نویسنده دوم (مسئول) وظیفه نظارت بر پژوهش و رفع اشکالات، تأیید ابزار، ویرایش مقاله، نظارت بر صحت انجام پژوهش و همکاری در طراحی پروتکل درمانی و نویسنده سوم (مشاور) وظیفه ارائه مشاوره جهت رفع ابهامات کار تحقیق را بر عهده داشتند.

قدردانی: نویسندگان از همه مشارکت‌کنندگان جهت همکاری در فرایند این پژوهش نهایت قدردانی را دارند.

منابع

جعفری، مهناز (۱۴۰۳). بررسی رابطه تعارضات والدین با سبک‌های دلبستگی و طرحواره‌های ناکارآمد در کودکان، نشریه کاوش‌های نوین در علوم محاسباتی و مدیریت رفتاری، ۲ (۱)، ۸۹-۱۰۲.
10.22034/necsbm.2024.444798.1045

حاتمی، محمد و امیدبیگی، مریم (۱۳۹۴). بررسی رابطه روان بنه‌های هیجانی با سبک‌های دلبستگی در نوجوانان محروم از والدین، فصلنامه علوم روان‌شناختی، ۱۴ (۵۵)، ۳۴۲.
URL: http://psychologicalscience.ir/article-1-232-fa.html

حسین زاده دشتی، مرضیه؛ صالحی، کیوان؛ کشاورز افشار، حسین و جوادی پور، محمد (۱۴۰۳). بررسی آسیب‌های روان شناختی کودکان ایرانی در طلاق والدین: یک مطالعه مروری نظام مند، نشریه رویش روان شناسی، ۱۳ (۶)، ۴۱-۵۲.
URL: http://frooyesh.ir/article-۱-۴۸۵۶-fa.html

خانجانی، زینب؛ هاشمی، تورج؛ الهام فر، فریبا (۱۳۹۰). بررسی رابطه شیوه‌های فرزندپروری و سبک‌های دلبستگی با نشانه‌های افسردگی نوجوانان، نشریه آموزش و ارزشیابی، ۴ (۱۴)، ۹۱-۱۰۶. magiran.com/p1608789

خجسته مهر، رضا؛ ممبینی، جعفر و اصلانی، خالد (۱۳۹۲). مقایسه ی نگرش به ازدواج و طلاق و دلبستگی به همسالان در دانش آموزان پسر دبیرستانی خانواده‌های عادی و طلاق، فصلنامه روان شناسی مدرسه، ۲ (۳)، ۵۷-۷۵.
DOI: d-2-3-92-7-4

دانایی، مهتاب؛ فرح بیجاری، اعظم و چراغ ملایی، لیلا (۱۳۹۸). بررسی نقش واسطه‌ای والدگری معکوس در ارتباط بین ابهام مرزی با حمایت خانوادگی، رضایت خانوادگی و استرس ادراک شده در دختران نوجوان خانواده‌های طلاق، فصلنامه خانواده پژوهی، ۱۵ (۵۸)، ۲۳۱-۲۴۹. magiran.com/p2024206

رضائی، مبینا و بدری، معصومه و حقویردی پور، فاطمه و قاسمپور گنجلو، رقیه (۱۴۰۴). تاثیر طلاق والدین بر امنیت روانی و اجتماعی کودکان،دومین کنفرانس بین المللی مشاوره، علوم تربیتی، روانشناسی و علوم انسانی.
https://civilica.com/doc/2280141/

زارعین، فاطمه؛ سدرپوشان، نجمه؛ بیدکی، رضا؛ فلاح یخدانی، محمدحسین (۱۴۰۳). واکاوی تجارب زیسته نوجوانان دختر با تجربه طلاق والدینی: یک پژوهش پدیدارشناسی، مجله دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان، ۲۳ (۶)، ۵۲۴-۵۴۰.
URL: http://journal.rums.ac.ir/article-۱-۷۴۲۶-fa.html

سادات فخری، مریم؛ مهدویان فرد، راحله و کیمیایی، سیدعلی (۱۳۹۷). پیش بینی احتمال طلاق زنان براساس دلبستگی اجتنابی، دلبستگی اضطرابی و مهارت حل مساله خانواده، فصلنامه فرهنگ مشاوره و روان درمانی، ۹ (۳۳)، ۲۰۷-۲۲۲.
https://doi.org/10.22054/qccpc.2018.28605.1716

شیرمحمدی، زیبا؛ صادقی، مسعود و غضنفری، فیروزه (۱۴۰۰). نقش آزار کودکی و دلبستگی ناایمن در تبیین اختلال سلوک نوجوانان به واسطه پردازش شناختی، فصلنامه مطالعات روان‌شناختی، ۱۷ (۲)، ۱۱۷-۱۳۸.
10.22051/psy.2021.36421.2464

صالح بیگی، زهره؛ حاتمی ورزنه، ابوالفضل و فرحبخش، کیومرث (۱۴۰۳). مطالعه کیفی فرایند سازگاری فرزندان با طلاق والدین، فصلنامه فرهنگ مشاوره و روان درمانی، ۱۵ (۵۸)، ۶۹-۹۰.
https://doi.org/10.22054/qccpc.2023.71607.3056

صالحی کوزانی، پارمیس؛ احمدیان، حمزه و یاراحمدی، یحیی (۱۴۰۳). تدوین بسته توانمندسازی آموزشی- روانی مبتنی بر تجربه زیسته دختران نوجوان در خانواده طلاق و بررسی اثربخشی آن بر بهزیستی ذهنی و تنظیم هیجانی آنان، فصلنامه پژوهش‌های نوین روان‌شناختی، ۱۹ (۷۵)، ۳۵-۴۷.
10.22059/japr.2025.365801.644737

صالحی، محدثه؛ صدری دمیرچی، اسماعیل و اخوی ثمین، زهرا (۱۴۰۳). پیش بینی گرایش به روابط فرازناشویی براساس طرح واره‌های ناسازگار اولیه،سبک‌های دلبستگی و راهبردهای مقابله‌ای زنان متقاضی طلاق، مجله پژوهش‌های کاربردی در مشاوره، ۷ (۱)، ۲۳-۲۵.
URL: http://icssjournal.ir/article-1-1360-fa.html

قدم پور، عزت الله؛ حیدریانی، لیلا؛ برزگربفرویی، مهدی و نصیری هانی، غفار (۱۳۹۷). مقایسه دلبستگی به والدین، دانش و نگرش جنسی و نگرش نسبت به انتخاب همسر در دانش آموزان خانواده‌های طلاق و عادی، نشریه روانشناسی خانواده، ۵ (۱)، ۷۱-۸۲. magiran.com/p1999295

یوسفی افراشته، مجید و حقی، احمد (۱۳۹۹). رابطه دلبستگی به والدین با قلدری نوجوانان در مدرسه؛ تحلیل نقش میانجی بهزیستی روان شناختی و دلبستگی به همسالان، مجله پژوهش‌های علوم شناختی و رفتاری، ۱۰ (۲)، ۱۰۳-۱۱۶. 10.22108/cbs.2021.130521.1570

Abdulle, A. A. (2025). Qualitative Case Study on the Impact of Parental Divorce on Children's Social and Emotional Development in Wadajir District, Mogadishu. ResearchGate. DOI:10.53469/jssh.2025.7 (04).06

Anderson, J. R., & Johnson, M. D. (2023). Adolescent Adjustment to Parental Marital Transitions. Journal of Couple & Relationship Therapy, 22 (4), 345-362. https://doi.org/10.1080/10502556.2023.2295060

Benson, H. S., & Clark, E. M. (2024). Understanding the Impact of Parental Divorce on Emotional Development in Early Adolescents: A Mixed-Methods Exploration. ResearchGate. DOI:10.35335/psychologia.v3i2.61

Carmela, M., Desiree, M., Diletta, L. T., Catena, S. M., & Amelia, R. (2019). Family drawing and psychological vulnerability in Children’s representations of parental divorce. *Cogent Psychology*, *6* (1), 1654723. DOI:10.1080/23311908.2019.1654723

Dakllalah, M. (2021). Attachment Style, Self-esteem, and Locus of Control in Adult Children of Divorce. University of Michigan Deep Blue. https://dx.doi.org/10.7302/4365

Delgado, E., Serna, C., Martínez, I., & Cruise, E. (2022). Parental attachment and peer relationships in adolescence: A systematic review. *International journal of environmental research and public health*, *19* (3), 1064. doi: 10.3390/ijerph19031064

Demir-Dagdas, T. (2021). Parental divorce, parent–child ties, and health: Explaining long-term age differences in vulnerability. *Marriage & Family Review*, *57* (1), 24-42. DOI:10.1080/01494929.2020.1754318

Flykt M, Vänskä M, Punamäki RL, Heikkilä L, Tiitinen A, Poikkeus P, Lindblom J. Adolescent Attachment Profiles Are Associated With Mental Health and Risk-Taking Behavior. Front Psychol. 2021 Dec 2;12:761864. doi: 10.3389/fpsyg.2021.761864

Kabátek, J., & Ribar, D. C. (2021). Daughters and divorce. *The Economic Journal*, *131* (637), 2144-2170.

Kumar, R., & Singh, A. (2025). Parental Divorce: Its Ramifications on Adolescents. The International Journal of Indian Psychology, 13 (1), 234-250. DOI: 10.25215/1301.023

Li, S., Ran, G., & Chen, X. (2021). Linking attachment to empathy in childhood and adolescence: A multilevel meta-analysis. *Journal of Social and Personal Relationships*, *38* (11), 3350-3377. https://doi.org/10.1177/02654075211031006

Little, K. K., & Sockol, L. E. (2020). Romantic relationship satisfaction and parent-infant bonding during the transition to parenthood: An attachment-based perspective. *Frontiers in psychology*, *11*, 2068. DOI:10.3389/fpsyg.2020.02068

Lucktong, A., Salisbury, T. T., & Chamratrithirong, A. (2018). The impact of parental, peer and school attachment on the psychological well-being of early adolescents in Thailand. *International Journal of Adolescence and Youth*, *23* (2), 235-249. DOI:10.1080/02673843.2017.1330698

Masbul, H. R., & Ninin, R. H. (2023). Attachment & Loneliness: Study of First-Time Adult Women Experiencing Parental Divorce. *Scaffolding: Jurnal Pendidikan Islam dan Multikulturalisme*, *5* (1), 985-998. DOI: https://doi.org/10.37680/scaffolding.v5i1.4898

Maya J, Fuentes I, Arcos-Romero AI, Jiménez L. Parental Attachment and Psychosocial Adjustment in Adolescents Exposed to Marital Conflict. Children (Basel). 2024 Feb 29;11 (3):291. PMID: 38539326

Rejaän, Z., van Der Valk, I. E., & Branje, S. (2024). Adolescents' belonging in post-divorce families: Examining residential and digital contact with mothers and fathers. *Journal of Research on Adolescence*, *34* (2), 568-583. https://doi.org/10.1111/jora.12920

Santos, R. A., & Fonseca, A. (2023). Exploring Strategies to Support Adolescent Mental Health after Parental Separation. Social Sciences, 12 (3), 145. https://doi.org/10.3390/socsci12030145

Schaan, V. K., Schulz, A., Schächinger, H., & Vögele, C. (2019). Parental divorce is associated with an increased risk to develop mental disorders in women. *Journal of affective disorders*, *257*, 91-99. https://doi.org/10.1016/j.jad.2019.06.071

Smith-Etxeberria, K., Corres-Medrano, I., & Fernandez-Villanueva, I. (2022). Parental divorce process and post-divorce parental behaviors and strategies: examining emerging adult children's attachment-related anxiety and avoidance. *International Journal of Environmental Research and Public Health*, *19* (16), 10383. DOI:10.3390/ijerph191610383

Tay-Karapas, K., Guzmán-González, M., Bahamondes, J., & Comino, P. (2025). Maternal and paternal attachment and subjective well-being in adolescents who experienced parental divorce. *Family Relations*. https://doi.org/10.1111/fare.13163

Tay-Karapas, K., Guzmán-González, M., Gómez, F., Comino, P., Salaberria, K., & Bahamondes, J. (2024). An attachment-based pilot program to promote adolescent adjustment to parental divorce. *Child and Adolescent Psychiatry and Mental Health*, *18* (1), 44. DOI:10.1186/s13034-024-00729-9

van der Wal, R. C., Finkenauer, C., & Deković, M. (2024). Adolescents' belonging in post-divorce families: Examining differences in contact frequency and relationship quality with mothers and fathers. Journal of Research on Adolescence, 34 (2), 456-470. https://doi.org/10.1111/jora.12920

Wulandari, S., & Sari, E. P. (2025). Psychological well-being in adolescents from divorced families. Jurnal Mercu Buana Psikologi, 10 (1), 45-60. https://doi.org/10.26486/psikologi.v27i1.4255

© 2021 Iran Counseling Association, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)